

اندیشه و کنش در سیاست جنسیت: بررسی تجربه ایران در

سال‌های ۱۳۲۰-۱۲۷۰

ابوالفضل دلاوری^{۱*}، الهه صادقی^۲

چکیده

سیاست در ایران معاصر، به‌رغم سرشت عمدتاً مردسالارانه، از سویه‌های معطوف به اصلاح وضعیت زنان خالی نبوده است. این مقاله با بررسی این موضوع در فاصله سال‌های ۱۲۷۰ تا ۱۳۲۰ می‌کوشد به این سؤال پاسخ دهد که: در دوره پنجاه‌ساله ۱۲۷۰ تا ۱۳۲۰، ایده‌ها، جنبش‌ها و سیاست‌های معطوف به تغییر و اصلاح وضعیت زنان چه ویژگی‌ها و تحولاتی به خود دید و چگونه و تا چه اندازه به دگرگونی در وضعیت حقوقی و حقیقی زنان منجر شد؟ این مقاله با رویکرد نظری تلفیقی (کنش‌گرایی تاریخمند) و استفاده از روش تاریخی-اسنادی و تحلیل طولی نشان داد که سیاست جنسیت در دوره اشاره‌شده تحولات متعددی به خود دیده است. تحولات مزبور از سه متغیر ناهم‌زمان و ناهم‌سوی «ایده‌ها و جنبش‌های معطوف به اصلاحات»، «مقاومت نیروهای محافظه‌کار» و «جهت‌گیری و عملکرد حکومت» متأثر بوده است. در دوره پیشامشروطه، نطفه‌های اولیه ایده‌ها و تحریک‌های معطوف به تغییر وضعیت زنان شکل گرفت؛ اما مقاومت شدید محافظه‌کاران و بی‌میلی دولت‌مردان مانع تغییر قابل ملاحظه در وضعیت زنان بود. در فاصله جنبش مشروطیت تا کودتای ۱۲۹۹، با افزایش تحرک اجتماعی خود زنان و حمایت برخی نیروها و نهادهای سیاسی جدید نظیر مجلس و احزاب اصلاح‌طلب علاوه بر اعطای حق آموزش به زنان، ایده‌ها و مطالبات جدیدی نظیر برابری حقوقی و حق مشارکت سیاسی زنان نیز مطرح شد. در دوره بیست‌ساله پس از کودتا، که دولت خود عهده‌دار تغییر وضعیت زنان شد، گرچه تغییرات قابل ملاحظه‌ای در آموزش، اشتغال و حضور زنان در عرصه‌های عمومی رخ داد، سرشت آمرانه این تغییرات و ناسازگاری آن با فرهنگ مسلط نه تنها مانع توسعه و تعمیق ایده‌ها و جنبش‌های اصلاحی در حوزه جنسیت بود، بلکه زمینه‌ساز رشد گرایش‌ها و نیروهای واگشت‌گرا در دوره‌های بعد شد.

کلیدواژگان

ایده‌های اصلاح، ایران، جنبش، جنسیت، دولت، زنان، سیاست، سیاست‌گذاری.

delavari@atu.ac.ir
elham5454199@yahoo.com

۱. دانشیار دانشگاه علامه طباطبائی (نویسنده مسئول)
۲. دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی
تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۴/۳۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۵/۱۵

مقدمه

مسئله جنسیت، و به عبارت ساده‌تر تبدیل تفاوت‌های جنسی میان زنان و مردان به مبنایی برای ارزش‌گذاری‌ها و فرصت‌های اجتماعی و عرصه مناقشات نظری و منازعات عملی، سابقه‌ای طولانی دارد و به پیدایش اولین صورت‌های جامعه، دولت و سیاست برمی‌گردد. با وجود این، با ظهور دولت‌های مدرن و تلاش این دولت‌ها برای تغییر و بازتنظیم روابط اجتماعی، این مسئله اهمیت و جلوه‌های بیشتری می‌یابد. دولت‌های مدرن در جهت تحکیم نظم سیاسی و اجتماعی به شکل‌های گوناگونی در صدد تغییر یا یکسان‌سازی همه روابط، از جمله روابط زنان و مردان، برآمدند. به علاوه، این دولت‌ها سیاست‌های جنسیت را، همچون دیگر سیاست‌هایشان، اغلب به صورت آمرانه (تنظیم قوانین و مقررات حکومتی و کاربرد نیروی اجبار برای اجرای آن‌ها) به اجرا درآوردند. خاستگاه‌های سیاست‌گذاری‌های مدرن در حوزه جنسیت را می‌توان از یک‌سو به انقلاب‌های فرانسه و امریکا نسبت داد که اصولی چون انسان‌مداری، آزادی‌های اجتماعی و فردی، برابری، نفی سلسله‌مراتب و وابستگی مشروعیت حکومت به رضایت مردم را مطرح کردند. از سوی دیگر، نباید تلاش‌های اندیشمندانی چون جان لاک (۱۶۳۲-۱۷۰۴)؛ ژان ژاک روسو (۱۷۱۷-۱۷۷۸)؛ مری ولستون کرافت فیلسوف، نویسنده و مورخ ایرلندی (۱۷۵۹-۱۷۹۷) و جان استوارت میل (۱۸۰۶-۱۸۷۳) را در فراهم کردن بستر فکری مناسب برای توجه قانون‌گذاران و دولت‌مردان در اصلاح وضعیت اجتماعی زنان نادیده گرفت. به این ترتیب، تجربه جهانی نشان می‌دهد که تغییرات حاصله در وضعیت زنان در سده‌های اخیر با عرصه‌های دیگری نظیر «جریان‌های فکری»، «جنبش‌های اجتماعی و سیاسی» و «دولت مدرن» مرتبط بوده است.

در ایران نیز، مطرح‌شدن مسئله زنان و تبدیل آن به عرصه مناقشات و منازعات میان نیروهای اجتماعی و سیاسی به‌طور آشکار از آستانه جنبش مشروطه‌خواهی و به عبارت دقیق‌تر از دهه ۱۲۷۰ آغاز شد. اولین موضوع مرتبط با این مسئله در آن دوره حق برخورداری زنان از آموزش بود. این موضوع، نخست در سال‌های پیش از جنبش مشروطه مورد توجه روشنفکران و اصلاح‌طلبان قرار گرفت، سپس در جریان جنبش مشروطه‌خواهی به محور تحرکات و جنبش‌های بخشی از زنان تبدیل شد و سرانجام در دوره بعد از کودتای ۱۲۹۹، به‌ویژه در دوره سلطنت رضاشاه، از سوی دولت مورد حمایت کامل قرار گرفت و به یکی از عرصه‌های سیاست‌گذاری عمومی تبدیل شد. البته در طول آن دوره پنجاه‌ساله، گاه برخی موضوعات دیگر، نظیر آزادی‌های اجتماعی زنان، اشتغال و مشارکت آنان در حوزه‌های عمومی و سیاسی نیز کم‌وبیش مطرح شد، اما این موضوعات دست‌کم تا پایان دوره بررسی‌شده به نسبت موضوع آموزش کمتر مورد اجماع نیروهای اجتماعی و سیاسی قرار گرفت و در سطح سیاست‌گذاری نیز با نوسان‌ها و محدودیت‌های درخور ملاحظه‌ای روبه‌رو شد. در هر صورت، روند و دامنه‌های تغییر در وضعیت حقوقی و حقیقی زنان ایرانی در دوره پنجاه‌ساله میان ۱۲۷۰ تا ۱۳۲۰ نمونه

مناسب برای بررسی و تأمل در فرصت‌ها و محدودیت‌های سیاست جنسیت در ایران معاصر است. تردیدی نیست که سیاست جنسیت در ادوار بعدی تاریخ ایران سوبه‌ها و پیچیدگی‌های بیشتری پیدا کرده که نیازمند بررسی‌های دیگری است. هدف این پژوهش کشف ویژگی‌های کلی سیاست جنسیت در ایران و روند این سیاست و شناسایی عوامل و سازوکارهای دخیل در این روند است.

آثار بسیار متنوعی دربارهٔ مسائل و تحولات زنان در ایران معاصر منتشر شده است. صرف نظر از آثار هنجاری، که به بایستگی‌های جایگاه و حقوق اجتماعی و سیاسی زنان مربوط‌اند [۵۳؛ ۶۵؛ ۷۶] یا آثاری که صرفاً تاریخچه‌ای توصیفی از این تحولات ارائه داده‌اند [۲۶؛ ۵۴؛ ۶۸]، آثار پژوهشی مسئله‌محور و تحلیلی پیرامون این موضوع را می‌توان به دو دسته کلی تقسیم کرد: برخی از این آثار موارد و مقاطع زمانی محدودی را شامل می‌شوند [۲۲؛ ۴۰؛ ۷۱]، برخی دیگر که موارد و مقاطع زمانی طولانی‌تری را بررسی کرده‌اند اغلب بر ابعاد و متغیرهای خاصی تمرکز کرده‌اند. از این میان، برخی آثار بر ابعاد و متغیرهای حقوقی [۱۹؛ ۵۲؛ ۵۳؛ ۷۶]، برخی دیگر بر ابعاد و متغیرهای سیاسی [۸؛ ۱۸؛ ۶۲؛ ۶۴؛ ۷۰]، برخی بر ابعاد و متغیرهای فکری و فرهنگی [۲؛ ۲۴؛ ۳۳؛ ۵۰؛ ۵۹] و برخی نیز بر تحرکات و جنبش‌های خود زنان [۲۷؛ ۴۹؛ ۶۶؛ ۷۵] تمرکز کرده‌اند.

هریک از پژوهش‌های اشاره‌شده به نوبهٔ خود داده‌ها و یافته‌های ارزشمندی را پیش روی پژوهش‌گران حوزهٔ زنان ایران می‌گذارند. با وجود این، هنوز جای مطالعاتی که تحولات حوزهٔ زنان ایران را در کلیت خود مورد توجه قرار دهد و به عبارت دیگر ابعاد و متغیرهای متعدد دخیل در آن را در بستر تاریخی بررسی و ارزیابی کند تا حدود زیادی خالی است. این پژوهش، به منظور رفع اندکی از این کمبود، می‌کوشد به این سؤال پاسخ دهد که: ایده‌ها، تحرکات و سیاست‌های معطوف به تغییر و اصلاح وضعیت زنان در دورهٔ پنجاه‌ساله میان ۱۲۷۰ تا ۱۳۲۰ چه ویژگی‌ها و تحولاتی به خود دید و چگونه و تا چه اندازه به دگرگونی در وضعیت حقوقی و حقیقی زنان منجر شد؟

مبانی مفهومی، نظری و روش‌شناختی پژوهش

تعریف مفاهیم

مطالعات زنان^۱ یک حوزهٔ مطالعاتی نسبتاً جدید و چندرشته‌ای در علوم اجتماعی است که در آن به ابعاد مختلف مسائل زنان، به‌ویژه نابرابری‌های مربوط به زیست اجتماعی و سیاسی آنان،

پرداخته می‌شود [۸۴]. در این حوزه مطالعاتی، در وهله نخست با مفاهیمی نظیر «جنس»^۱، «جنسی»^۲ و «جنسیت»^۳ روبه‌رو هستیم که به‌ویژه در زبان فارسی معمولاً چندان دقیق به کار نمی‌روند. مفهوم «جنس» به ویژگی‌ها و تمایزات فیزیولوژیک زنان و مردان اشاره دارد. مفهوم «جنسی» نیز به احساسات و تمایلات جنسی زن و مرد و به عبارت دیگر به الگوهای پاسخ‌گویی زنان و مردان به نیازهای جنسی‌شان مربوط است. اما مفهوم «جنسیت» به روابط اجتماعی و به عبارت دقیق‌تر به جایگاه متمایز زنان و مردان در نظام اجتماعی و سلسله‌مراتب قدرت و منزلت دلالت می‌کند [۸۹].

از این میان، دو مفهوم جنس و جنسی ارتباط چندان با حوزه سیاست ندارند؛ اما مفهوم جنسیت ارتباطی تنگاتنگ با حوزه سیاست دارد. به عبارت دیگر، مراتب و روابط اجتماعی مرتبط با جنسیت امروزه بیش از هر زمان دیگری در چارچوب ارزش‌ها و هنجارهایی سامان می‌یابد که یا در جریان پویاها و جنبش‌های اجتماعی و سیاسی در معرض مشروعیت‌یابی و مشروعیت‌زدایی قرار می‌گیرند یا مستقیماً از سوی دولت‌ها تنظیم و حمایت می‌شوند. دو مفهوم «سیاست جنسیت»^۴ و «سیاست‌گذاری جنسیت»^۵ نیز در همین زمینه مطرح و رایج شده‌اند. سیاست جنسیت، در معنای عام آن، به رابطه جنسیت با سیاست مربوط است، اما در این مقاله به معنای تلاش‌ها و کنش‌های فردی یا جمعی زنان یا مردان برای تأثیرگذاری بر جایگاه و حقوق زنان و مردان و الگوهای روابط میان این دو جنس در سطوح مختلف زندگی اجتماعی و سیاسی به کار می‌رود؛ مثلاً، زمانی که گروهی از زنان برای رفع آنچه آن را نابرابری یا تبعیض جنسیتی می‌نامند به کنش‌های اجتماعی و سیاسی دست می‌زنند و برخی از باورها، الگوها و هنجارهای مربوط به این حوزه را به چالش می‌کشند یا الگوها و هنجارهای بدیلی برای بازتنظیم این حوزه مطرح می‌کنند، ما با سیاست جنسیت روبه‌رو هستیم. «سیاست‌گذاری جنسیت» اما به خط‌مشی‌ها، مقررات و اقداماتی دلالت دارد که از سوی حکومت به‌منظور تعیین یا تغییر جایگاه اجتماعی و روابط و الگوهای رفتاری «زنان» و «مردان» تدوین و اجرا می‌شود. به عبارت خلاصه‌تر، درحالی‌که سیاست جنسیت به تأثیر عرصه کلی سیاست، یعنی هویت‌ها و سوژه‌های جنسی (زنان و مردان)، و همچنین نهادها و جنبش‌های اجتماعی و سیاسی بر روابط و مناسبات مرتبط با جنسیت دلالت دارد، سیاست‌گذاری جنسیت به نقش و تأثیر نهادهای رسمی سیاسی (مشخصاً دولت) در این روابط و مناسبات اشاره دارد [۸۲؛ ۸۸].

دیگر مفهوم رایج در مطالعات زنان «جنبش زنان»^۶ است. جنبش زنان به معنای تلاش‌های

-
1. sex
 2. sexuality
 3. gender
 4. sexual politics
 5. gender policy
 6. women movement

جمعی، آگاهانه، مستمر و مبتنی بر ایده‌ها یا اهداف مشخص از سوی تعداد درخور توجهی از زنان یک جامعه در جهت بهبود وضعیت حقیقی و حقوقی زنان است. جنبش زنان در جهان سابقه‌ای دست کم دوسده‌ای دارد. این جنبش به‌ویژه در پی انقلاب‌های آمریکا و فرانسه در اواخر سده هجدهم ظهور کرد. در ایران نیز، دست کم در یک سده اخیر (از جنبش مشروطه‌خواهی به این سو) گاه‌به‌گاه شاهد تحرک و تلاش جمعی و جهت‌مند زنان برای بهبود وضعیتشان بوده‌ایم. با وجود این، تغییر در وضعیت زنان همواره نتیجه جنبش نیست. صرف‌نظر از تغییرات و اصلاحاتی که از سوی دولت‌ها ممکن است در وضعیت حقیقی و حقوقی زنان صورت گیرد، بخش مهمی از تغییراتی که در جوامع مختلف در حوزه زنان ایجاد شده محصول تحولات و پویایی‌های اجتماعی عامی است که به‌ویژه در سده‌های اخیر جوامع مختلف را متأثر کرده و معمولاً از آن با عنوان مدرن‌شدن سخن گفته می‌شود. آنچه در ادبیات مرتبط با مطالعات زنان به «پویش زنان» موسوم است به چنین تحولاتی اشاره دارد. به عبارت دیگر، پویش زنان، برخلاف جنبش زنان، چندان جمعی، برنامه‌محور و حتی مبتنی بر ایده‌ها و اهداف مشخصی نیست؛ هرچند در عمل ممکن است به تحقق الگوهایی از تحول جمعی بینجامد [۸۵؛ ۸۶].

مبانی نظری پژوهش

نسبت میان سیاست (به‌منزله حوزه عمل و کنش) و اندیشه (به‌منزله حوزه نظر و دانش) به‌طور کلی با سه رویکرد قابل بررسی است. رویکرد نخست به تقدم اندیشه بر عمل قائل است و در ایدئالیسم آلمانی و به‌ویژه فلسفه کانت ریشه دارد. در این رویکرد، فرض این است که واقعیت در بستر ذهنیت انسان ساخته می‌شود و سپس در عمل آگاهانه و خلاقانه فرد تحقق می‌یابد. در ذهن آدمی، مفاهیمی وجود دارد که ناشی از تجربه و کنش افراد نیست. این مفاهیم، که کانت آن‌ها را عناصر پیشینی و مقدم بر تجربه می‌نامد، صدقشان مستقل از تجربه است. ذهن آدمی این مفاهیم را در هر معرفتی وارد می‌کند. به عبارت دیگر، ذهن انسان هر آنچه را به صورت تأثیرات حسی دریافت می‌کند ماده معرفت قرار می‌دهد و سپس به اقتضای ساختار معرفتی خود صورتی عملی بر آن می‌پوشاند [۲۵].

رویکرد دوم به تقدم عمل بر اندیشه قائل است و در ماتریالیسم، و به‌ویژه نظریه کارل مارکس، ریشه دارد. مارکس همه پدیده‌ها، همچون اندیشه، را نتیجه عمل یا رابطه متقابل ابعاد مادی زندگی می‌دانست. او حیات ذهنی و فکری بشر را مقتضی وجود فیزیکی و مادی او، مشخصاً روابط تولیدی، می‌دانست. البته وی انسان را مستعد حیات آگاهانه می‌شمرد، اما تأکید می‌کرد که انسان پیش از آنکه قادر به خردورزی باشد، باید خود را به‌منزله موجودی طبیعی حفظ کند. بنابراین، در نظر او بازتولید زندگی مادی مقدم بر تولید اندیشه و آگاهی بود. مارکس به رابطه‌ای جبری میان زندگی مادی و آگاهی قائل بود و تصریح می‌کرد که «این آگاهی

انسان‌ها نیست که هستی اجتماعی آنان را تولید می‌کند، بلکه هستی اجتماعی و اقتصادی انسان‌هاست که آگاهی آنان را تعیین می‌کند» [۲۵].

رویکرد سوم اما بر رابطه متقابل میان اندیشه و عمل استوار است و در مباحث جامعه‌شناسی چون ماکس شلر و پیر بوردیو منعکس شده است. شلر جامعه را به دو بخش «فرهنگی» و «واقعیت‌های عینی» تقسیم می‌کند که اولی شامل عوامل غیرمادی (ذهنی و معنوی) و دومی شامل عوامل مادی است. او وظیفه جامعه‌شناسی را مطالعه و کشف قواعد تعامل میان این دو بخش در یک توالی تاریخی معین می‌داند. شلر یکی از قواعد تعامل میان ابعاد عینی و ذهنی را این‌گونه توضیح می‌دهد: از یک‌سو شرایط و عوامل مادی باعث محدود شدن شیوه و میزان تأثیر عوامل و نیروهای ذهنی می‌شوند؛ از سوی دیگر، عوامل ذهنی نقش مهمی در کنترل و هدایت عوامل مادی ایفا می‌کنند [۱۳؛ ۲۵].

در حالی که شلر در بحث از تأثیر متقابل ابعاد عینی و ذهنی به توضیح سازوکارهای محدودکننده هریک از این دو بسنده می‌کند، بوردیو بر سازوکارهای واسط در ارتباط میان عینیت و ذهنیت تأکید می‌ورزد. از دیدگاه بوردیو، آنچه بین ساختارهای عینی جامعه و ساختارهای ذهنی کنش‌گران وساطت می‌کند حوزه عمل (کنش) است. عمل فقط عنوانی برای کنش اجتماعی منفرد نیست، بلکه شامل مجموعه فعالیت‌هایی می‌شود که انسان‌ها با توسل به آن‌ها جامعه خود را می‌سازند و از آن حفاظت می‌کنند. بنابراین، کنش، میانجی فرد و جامعه است. در واقع، کنش شکل اصلی شناخت است و شناخت ناب بدون آن ممکن نیست. بوردیو دنیای واقعی را از دنیای نظری قابل تفکیک نمی‌داند و بر این اساس، تفکر ناب را یک توهم می‌شمرد. در واقع، این دو حوزه (واقعیت و نظریه) در حوزه عمل با یکدیگر «درمی‌آمیزند». به‌نوشته بوردیو، این حوزه عمل است که زمینه دست‌کاری و درعین حال، شناخت دقیق جهان را فراهم می‌کند [۵۸].

بوردیو رابطه اندیشه و عمل را با ابداع مفاهیم خاصی چون «فضای اجتماعی»^۱، «میدان»^۲ و «منش»^۳ توضیح می‌دهد. او جامعه را فضایی مرکب از مجموعه به‌هم‌پیوسته‌ای از میدان‌ها و منش‌های مرتبط با یکدیگر می‌داند. فضای اجتماعی مجموعه‌ای از مواضع متمایز است که در ارتباط و نسبت با یکدیگر (مثلاً دوری و نزدیکی، بالاتر و پایین‌تر و...) یک نظم اجتماعی خاص را تشکیل می‌دهند که در کلیت خود از دیگر نظم‌های اجتماعی متمایز می‌شود. این مواضع محصول ساختاری توزیع منابع قدرت (شامل سرمایه‌های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و نمادین) است. در این میدان‌هاست که تمایزات گروه‌ها و اقشار اجتماعی مجال ظهور پیدا می‌کند و فرصت‌های بی‌پایانی برای برساختن و حفاظت از جایگاه‌ها و تشخیص‌های اجتماعی ایجاد می‌شود [۱۶؛ ۸۰].

1. social space
2. field
3. habitus

مفهوم منش در آثار بوردیو به معنای نقطه تلاقی ضرورت‌های بیرونی و الزام‌های درونی است. تاریخ و تمدن بشری چیزی جز فرایند تدریجی تمرکز و انباشت این نقاط تلاقی نیست. در روند پیشرفت تمدن، نظارت بر محرک‌های انسانی به خود افراد واگذار می‌شود. البته این نظارت به هیچ‌وجه آگاهانه نیست و نوعی تنظیمات رفتاری است که اندک‌اندک از کودکی به صورت خودکار بر فرد تحمیل می‌شود [۷۹؛ ۸۰]. خلاصه اینکه از دیدگاه بوردیو، افراد و گروه‌های مختلف در هر فضای اجتماعی به طور مستمر در تلاش‌اند با توسل به الگوهای عمل (منش‌های) خاص خود در درون و میان هریک از میدان‌ها، منابع قدرت (سرمایه‌های) خود را افزایش دهند و تمایز خود را با دیگران بیشتر کنند.

با بهره‌گیری از مباحث بوردیو می‌توان نظام جنسیت را، به تعبیر خود او، یکی از «میدان‌های اجتماعی» تلقی کرد که هم عرصه توزیع و ساخت‌مندی رابطه قدرت میان زنان و مردان و هم عرصه منازعه میان این دو است. زنان در هر فضای اجتماعی سنتی و مردسالار اصولاً در جایگاه و مواضع پایین‌دست قرار دارند. با وجود این، آن‌ها کاملاً فاقد قدرت نیستند و از منابع قدرت و سرمایه‌های خاص خود برخوردارند. آن‌ها در عرصه‌های خانواده، واحدهای اجتماعی روستایی و شهری و حتی بعضاً در حوزه سیاسی در قالب منش‌های خاص خود به کنش‌هایی برای تغییر موقعیت و جایگاه خود دست می‌زنند. میزان توفیق آن‌ها البته از یک‌سو به نوع ساخت‌مندی فضاهای اجتماعی و منابع قدرت آنان و از سوی دیگر به الگوهای ارتباط درون‌گروهی و میان‌گروهی و سرانجام به ویژگی‌ها و کنش‌های فردی آنان بستگی دارد؛ مثلاً، در هر جامعه مردسالار سنتی، که عمده سرمایه‌های اقتصادی، فرهنگی و نمادین در هریک از میدان‌های اشاره‌شده به مردان تعلق دارد و زنان در جایگاه فرودست قرار دارند، گروه‌های اجتماعی مختلف هریک در میدان‌های خود می‌کوشند با نشان دادن مواضع خود در مورد نظم جنسیتی موجود به حفظ یا ارتقای منابع قدرت و سرمایه‌های خود بپردازند.

گرچه نظریه بوردیو بخشی از مبانی نظری مورد نیاز این پژوهش را تأمین می‌کند، این نظریه بیشتر بر سازوکارهای بازتولید صورت‌بندی‌ها و نظم‌های اجتماعی متمرکز است و کمتر به کار شناسایی و تحلیل روندهای تحول در این نظم‌ها می‌آید. با توجه به اینکه حوزه زنان در ایران در دوره مورد بررسی مقاله پوشش‌ها و تحولات مستمری به خود دیده، لازم است دستاوردهای نظری بوردیو را با رویکردی تاریخی ترکیب کنیم تا چارچوب مفهومی مناسب‌تری برای فهم و تحلیل پویایی‌های حوزه زنان فراهم کنیم. از منظر تاریخی، نظم‌های اجتماعی از جمله نظم‌های جنسیتی اصولاً پدیده‌هایی تاریخی‌اند. به عبارت دیگر، این نظم‌ها علاوه بر مکان‌مندی (وابستگی به جغرافیای اجتماعی) زمان‌مند (وابسته به تاریخ اجتماعی) نیز هستند و در طول زمان کم‌وبیش دستخوش تحول می‌شوند. هنگامی که یک نظم اجتماعی و جنسیتی سنتی در معرض فشار و تغییر قرار می‌گیرد، هریک از گروه‌ها، بسته به جایگاهشان، در نظم

اجتماعی و مواضعشان در صفبندی‌ها و منازعات قدرت و در قالب الگوهای کنش خاص خود می‌کوشند در جهت حفظ یا ارتقای موقعیت خود بر فرایندهای تغییرات اثر بگذارند؛ مثلاً، روشنفکران و نوگرایان، که جایگاه و منابع چندانی در نظم سنتی ندارند و فقط از برخی سرمایه‌های فرهنگی (مثلاً توانایی فکری) برخوردارند، با استفاده از این سرمایه و با طرح ایده‌های معطوف به دگرگونی در عرصه‌ها و میدان‌های مختلف، از جمله در عرصه جنسیت، می‌کوشند راهی برای توسعه میدان‌های قدرت و سرمایه‌های خویش بیابند. زنان متعلق به طبقات قدرتمند هم که با بهره‌بردن از جایگاه و منابع خود از برخی سرمایه‌های فرهنگی یا سیاسی (مثلاً تحصیلات یا نفوذ در خانواده‌های حاکم) برخوردارند در همین جهت تلاش می‌کنند و می‌کوشند با افزایش سرمایه‌های فردی و جمعی خویش، میدان‌های قدرت خود را در عرصه‌های مدنی و عمومی توسعه بخشند. متقابلاً گروه‌ها و نهادهایی نظیر حکام محافظه‌کار و روحانیان سنتی، که جایگاه و قدرتشان با نظم سنتی موجود (از جمله در میدان جنسیت) گره خورده است، با استفاده از منابع و سرمایه‌های تحت کنترل خود، به‌ویژه سرمایه‌های نمادین (قدرت سیاسی و تابوهای مذهبی) به تلاش برای مقابله با فرایندهای تغییر برمی‌خیزند.

فرایند مزبور گاه به صورت یک تحرک اجتماعی از پایین (جنبش اجتماعی)، گاه در قالب سیاست‌های تغییر از سوی گروه حاکم (اصلاحات حکومتی) و گاه به صورت ترکیبی از این دو ظهور می‌کند. در هر یک از این الگوهای سه‌گانه، نسبت میان ایده و عمل (اندیشه جنسیت و سیاست جنسیت) ویژگی‌های خاصی به خود می‌گیرد. در الگوی اول (جنبش)، ایده‌های معطوف به تغییر در وهله نخست از سوی فعالان جنبش مطرح می‌شوند و به تدریج به منشأ تحرک گروه‌های اجتماعی تبدیل می‌شوند. با وجود این، فرایند جنبش و تجربیات فعالان جنبش به نوبه خود باعث تعمیق یا تجدید نظر در ایده‌های اولیه خواهد شد و این فرایند تا آنجا که جنبش امکان استمرار دارد، تداوم خواهد یافت. اما همین که جنبش با مقاومت سخت یا سرکوب شدید مخالفان اجتماعی یا حکومت مواجه شود، فرایند دیالکتیکی اندیشه و عمل نیز تا حدود زیادی کند و حتی متوقف خواهد شد. در الگوی دوم، (رفرم) گرچه برخی ایده‌های اقتباسی مبنای سیاست‌ها و اقدامات نخبگان حاکم قرار می‌گیرد، سمت‌وسوی فرایند تغییر بیشتر متأثر از اهداف، اولویت‌ها و ملاحظات سیاسی است. به عبارت دیگر، نخبگان حاکم در سیاست‌های اصلاحی اغلب به دنبال تغییر موازنه سیاسی از طریق تصرف میدان‌های قدرت گروه‌های رقیب یا افزایش سرمایه‌های نمادین خودند تا سرمایه‌های گروه‌های اجتماعی هدف. در این الگو، با وجود اینکه پشتوانه قدرت سیاسی موجب پیشرفت سریع‌تر فرایند تغییر می‌شود و فرصت‌های بیشتری برای تحرک گروه‌های ذی‌نفع فراهم می‌کند، کاربرد نیروی اجبار و گاه خشونت معمولاً موجب سطحی‌ماندن فرایند تغییر و پنهان‌شدن شکاف‌ها و منازعات موجود (نه حل آن‌ها) می‌شود. این وضعیت زمانی بیشتر محتمل است که دولت‌های اقتدارگرا یا تام‌گرا

(توتالیتز) متولی اصلاحات مورد نظر باشند. در چنین شرایطی، احتمال وقوع روندهای بازگشتی در فرایندهای تغییر، به‌ویژه پس از سقوط چنین دولت‌هایی، افزایش می‌یابد. الگوی سوم (ترکیب دولت و جنبش) زمانی امکان ظهور پیدا می‌کند که دولت‌های متولی اصلاحات اجتماعی تا حدی دموکراتیک باشند و مانع شکل‌گیری و تداوم جنبش‌های اجتماعی در حوزه‌های مورد نظر نشوند. در این الگو، رابطه دیالکتیکی ایده و عمل فرصت بیشتری برای استمرار می‌یابد، زیرا از یک‌سو قدرت دولت امکان عمل مؤثر معطوف به تغییر را فراهم می‌کند و از سوی دیگر، فعالان جنبش از امکان بازاندیشی در ایده‌ها و الگوهای تغییر برخوردار می‌شوند و این روند دیالکتیکی می‌تواند به استمرار و تعمیق دگرگونی‌ها کمک کند و مانع بازگشت‌پذیری آن‌ها شود.

روش پژوهش

این پژوهش با روش تاریخی انجام خواهد شد. در روش تاریخی، پدیده‌ها در بستر زمان مطالعه می‌شوند و ویژگی‌ها و تحولات آن‌ها در این بستر و تحت تأثیر متقابل آن‌ها با مجموعه بی‌شماری از عوامل، رویدادها و روندهای مرتبط بررسی می‌شوند. در این روش، فرض بر این است که نه عوامل دخیل در موضوع بررسی شده ثابت و متعین‌اند و نه میزان تأثیر آن‌ها همواره یکسان است. به عبارت دیگر، متغیر وابسته (در اینجا وضعیت زنان) و متغیرهای مستقل (مجموعه‌ای از عوامل و رویدادهای اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی) در جریان فرایندی کم‌وبیش پیچیده و طولانی بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند. در این فرایند، گاه متغیر وابسته، که خود در زمان t_1 متأثر از عامل a_1 بوده، ممکن است بر اثر تغییری که به‌واسطه همین رابطه در ظرفیت‌هایش ایجاد شده در زمان بعدی (t_2) به‌نوبه خود بر عملکرد عامل مزبور (a_2) تأثیر بگذارد. به این ترتیب، در این روش، تحلیل ویژگی‌ها و تحولات پدیده بررسی‌شده نیازمند توجه به سرشت فرایندی و مختصات زمانی رویدادها و روندهایی است که با آن پدیده مرتبط‌اند [۲۹]. همین خصیصه «زمان‌مندی» است که روند تحولات پدیده مورد نظر را از یک‌دستی خارج می‌کند. به عبارت دیگر، هنگامی که یک پدیده را در یک دوره کم‌وبیش طولانی بررسی می‌کنیم، اگر تغییری در طول این دوره، در محیط پیرامون پدیده رخ دهد و یا اینکه تغییری در نوع ارتباط بین پدیده با محیط پیرامون آن ایجاد شود، می‌توان شاهد الگوهای متفاوت از تغییر و تحولات، در پدیده مورد نظر بود.

در این مقاله، به منظور کاربرد روش تاریخی، ابتدا دوره بررسی‌شده را براساس تمایزاتی که جامعه، دولت و سیاست به خود دیدند به سه برهه متمایز: «پیشامشروطه»، «جنبش مشروطه» و «حکومت رضاشاه» تقسیم می‌کنیم و تحولات مربوط به سه متغیر «ایده‌های مربوط به مسائل زنان»، «جنبش‌ها و پیویش‌های اجتماعی معطوف به تغییر وضعیت زنان» و

«سیاست‌های حکومتی مربوط به زنان» را در هریک از این سه برهه مورد واکاوی و تأمل قرار می‌دهیم. سپس کوشش می‌کنیم ارتباط میان این سه متغیر را شناسایی و تحلیل کنیم. روش گردآوری داده‌ها از نوع اسنادی و روش تحلیل داده‌ها از نوع تاریخی خواهد بود. به عبارت دیگر، اطلاعات و داده‌های مورد نیاز پژوهش از لابه‌لای اسناد و مدارک موجود در کتابخانه‌ها شامل کتاب‌ها، مقالات و نشریات مربوط به آن دوره و همچنین شرح مذاکرات مجلس شورای ملی (دوره اول تا دوازدهم) جست‌وجو و گردآوری خواهد شد. سپس این داده‌ها براساس دوره‌بندی تاریخی و مضامین آن‌ها طبقه‌بندی و براساس چارچوب مفهومی بالا تحلیل خواهد شد.

یافته‌های پژوهش

سیاست جنسیت در واپسین سال‌های عصر استبداد (۱۲۷۰-۱۲۸۵)

باور عمومی پژوهش‌گران این است که جامعه ایران تا سال ۱۲۸۵ش تحت حکومتی استبدادی قرار داشته است [۱؛ ۵۱]. در چنین نظامی، عموم مردم، اعم از زنان و مردان، موضوع حاکمیت سیاسی بودند و نقش چندانی در سیاست و سیاست‌گذاری کشور نداشتند. البته مردان در چارچوب همان نظام استبدادی موقعیت‌ها و مشاغل اجتماعی و سیاسی را در اختیار داشتند، اما زنان، که زیر سلطه دوگانه (هم مردان و هم حکومت) قرار داشتند، اصولاً از حقوق اجتماعی چندانی نیز برخوردار نبودند. زنان پایگاه فردی و اجتماعی خویش را در وابستگی به مردان (از طریق ازدواج و ایفای نقش همسری و مادری) و هویت حقوقی خود را معمولاً در ارتباط با پدر و همسر کسب می‌کردند [۳۲؛ ۳۹]. در آن دوره، علاوه بر تفکیک کار جنسیتی در محیط خانواده و اجتماع، جدایی جنسیتی نیز وجود داشت. خانه‌ها، به‌ویژه در شهرها، از اندرونی و بیرونی تشکیل شده بود و زنان به هنگام حضور غریبه‌ها به اندرونی می‌رفتند. زنان شهری حضور چندانی در عرصه عمومی نداشتند و جز در مواردی خاص - نظیر خرید در بازارهای محلی، رفتن به حمام‌های عمومی و مراسم عروسی و عزا - اصولاً از خانه بیرون نمی‌رفتند. زنان شهری چهره خویش را در عرصه عمومی آشکار نمی‌کردند و حتی با شوهران و برادرانشان شانه‌به‌شانه راه نمی‌رفتند و حتی در یک درشکه نمی‌نشستند. هنگامی که زنان یا دختران شاه با کالسکه از معابر عبور می‌کردند، جارچیان به مردان ندا می‌دادند: «دور شوید! کور شوید!» و همه مردان باید چشمان خود را پنهان می‌کردند؛ در غیر این صورت، ممکن بود مجازات شوند [۱۵]. البته زنان در درون خانه، علاوه بر خانه‌داری و مراقبت از کودکان، گاه فعالیت‌های خرد اقتصادی نظیر ریسندگی و بافندگی و دیگر صنایع دستی نیز داشتند که این فعالیت‌ها به‌ویژه در میان طبقات پایین نقش مؤثری در تأمین معیشت خانوار داشت. همچنین، در برخی از شهرها زنان طبقات پایین در عرصه عمومی، نظیر بازارها و گذرگاه‌ها، به دست‌فروشی نیز

می‌پرداختند. البته زنان روستایی و ایلی به نسبت زنان شهری آزادی عمل بیشتری برای حضور در فضاهای عمومی داشتند، زیرا آن‌ها معمولاً نقش مهم و گاه اصلی را در فعالیت‌های اقتصادی و معیشت (کشاورزی و دام‌پروری) ایفا می‌کردند.

نظام حقوقی حاکم بر روابط زنان و مردان، که برای قرن‌ها بدون تغییر باقی مانده بود، ترکیبی از عرف‌های اجتماعی و احکام شریعت بود. طلاق زنان و چندهمسری برای مردان بسیار آسان بود. درخواست طلاق از سوی مرد برای اجرای آن کافی بود؛ اما زنان فقط در موارد خاصی چون خودداری مرد از پرداخت نفقه، انحرافات اخلاقی یا ناتوانی جنسی مرد می‌توانستند درخواست طلاق کنند [۲۰؛ ۲۸]. به‌علاوه، دختران نصف میزان پسران از ارث سهم می‌بردند. افزون بر این‌ها، ازدواج اجباری دختران بنابر اهداف متفاوت نظیر ملاحظاتی خویشاوندی، وصیت بزرگان خانواده، برقراری پیوند با خانواده‌های پرنفوذ، فرو نشانیدن اختلافات طایفه‌ای، حفظ مقام‌ها و مناصب حکومتی و جلوگیری از خیانت‌های ناموسی بسیار رایج بود [۲۶].

سرانجام اینکه، تعلیم و تربیت زنان نیز صرفاً درون خانواده و به برخی آموزش‌های ابتدایی مذهبی نظیر قرائت قرآن محدود بود. در نظام آموزشی بیرون از خانواده امکان چندانی برای تحصیل زنان وجود نداشت؛ معدود زنانی هم که در درون خانواده‌های دانش‌پرور از سواد و دانش بهره‌ای می‌بردند، معمولاً آن را پنهان می‌کردند. با وجود این، در درون خانه‌ها، معمولاً مادران به تربیت و آموزش فنون خانه‌داری و هنرهای دستی به دختران خود مبادرت می‌ورزیدند تا آن‌ها را برای ازدواج و همسرداری و مادری آماده کنند. دختران طبقات مرفه و خاندان سلطنتی از سوی معلمان سرخانه و مکتب‌خانه آموزش می‌دیدند؛ گرچه این آموزش‌ها معمولاً به صورت شنیداری بود و به‌ندرت آموزش نوشتاری را دربر می‌گرفت [۲۶؛ ۳۸]. البته از اوایل سده نوزدهم برخی اقلیت‌های مذهبی، به‌ویژه مسیحیان، دختران خود را به مدرسی که میسیونرهای مذهبی خارجی (به‌ویژه امریکایی‌ها) تأسیس کرده بودند، می‌فرستادند. همچنین، از اواسط آن سده، با فرمان ناصرالدین شاه، امکان تحصیل دختران مسلمان در مدارس میسیونرهای خارجی فراهم شد و برخی از خانواده‌های مسلمان با پذیرش مخاطرات اجتماعی، اجازه داده بودند دخترانشان در این‌گونه مدارس تحصیل کنند. سرانجام اینکه چند سال پیش از جنبش مشروطه‌خواهی، با تلاش برخی اصلاح‌طلبان ایرانی، مدرسی برای آموزش دختران تأسیس شده بود که به دلیل وقفه‌های مکرر در فعالیتشان فقط تعداد معدودی از دختران را برای تحصیل به سوی خود جلب کرده بودند [۷].

بنابراین، زنان ایرانی به‌ویژه در شهرها تا آستانه جنبش مشروطیت به‌طور کلی و رسماً جایگاه و استقلال اجتماعی و اقتصادی چندانی نداشتند و حتی از فرصت آموزش نیز بی‌بهره بودند و به تبع این وضعیت، جایگاه و موضوعیتی در سیاست و سیاست‌گذاری نداشتند. با وجود این، زنان ایرانی در ادوار گذشته از لحاظ اجتماعی و سیاسی کاملاً منفعل نبودند. صرف‌نظر از

نقش‌های غیرمستقیمی که برخی زنان درباری از طریق نفوذ خود در میان نخبگان حاکم در رویدادهای سیاسی ایفا می‌کردند، در دوره قاجار موارد معدودی از واگذاری امور سیاسی محلی نظیر حکومت ولایات به برخی شاهدخت‌های قاجار وجود داشته است [۴۷]. همچنین، حضور گاه‌به‌گاه زنان در جنبش‌ها و شورش‌های اجتماعی و سیاسی گزارش شده است. در این مورد، می‌توان به حضور گروهی از زنان در حادثه حمله به سفارت روسیه در سال ۱۲۰۸ش (۱۸۲۹م)، فعال‌شدن تعدادی از زنان در جریان بایبه، همچنین نقش‌آفرینی و حتی پیشگامی زنان در شورش‌های متعدد علیه کمبود نان در دو دهه منتهی به جنبش مشروطیت و سرانجام حضور آنان در جنبش تنباکو در ۱۲۷۰ اشاره کرد [۴۹]. این موارد نشان‌دهنده آن است که زنان، به‌رغم همه محدودیت‌های اجتماعی و سیاسی خود، هر جا فرصتی می‌یافتند در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی حضور فعالی داشتند. با وجود این، تحرکات اشاره‌شده همگی در ذیل یا کنار تحرکات سیاسی و اجتماعی در مورد مسائل عمومی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی قرار می‌گیرند و بنابراین نمی‌توان آن‌ها را به مسئله زنان معطوف دانست. تا قبل از دهه ۱۲۷۰ش، اصولاً مسئله زنان و ضرورت تغییر در وضعیت حقوقی و جایگاه اجتماعی آنان هنوز به طور مشخص و مستقل مورد توجه نخبگان فکری و سیاسی و حتی خود زنان قرار نگرفته بود.

از اوایل دهه ۱۲۷۰ش، برخی نوگرایان و اصلاح‌طلبان ایرانی مسائل زنان را نیز در لابه‌لای دیگر مسائل اجتماعی و سیاسی مبتلا به کشور مطرح کردند. یکی از نخستین کسانی که ضرورت آموزش زنان را مطرح کرد، میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله بود که نظم اجتماعی مطلوب خود را بر پایه دو اصل «توسعه و رفاه عمومی» و «برابری اجتماعی همه شهروندان» قرار داد. اصول اعلامی ملکم مسائل مربوط به زنان را هم دربرمی‌گرفت. وی اولین گام برای تحقق توسعه و برابری اجتماعی را ارتقای سطح آموزش زنان می‌دانست و بر این عقیده بود که زنان نخستین آموزگاران کودکان و عاملی برای پیشرفت کشورند. وی نخستین وظیفه دولت برای تحقق توسعه و برابری را «اجبار والدین برای فرستادن اطفال (اعم از دختر و پسر) به محافل مخصوصه و محضر معلمین قابل اعتماد» می‌دانست که «اطفال را برحسب قاعده و قانون تربیت نمایند، زیرا اسباب ترقی دولت را فراهم می‌کنند» [۴].

میرزا فتحعلی آخوندزاده نیز، که از ایده آزادی و برابری اجتماعی دفاع می‌کرد، وضعیت زنان ایران را به باد انتقاد گرفت. وی بر این باور بود که بی‌سوادی و بی‌اطلاعی زنان منشأ عقب‌ماندگی کشور و خرافه‌گرایی کل جامعه است. بر این اساس، راه‌حل بسیاری از مسائل کشور را در آزادکردن زنان از قیدهای اجتماعی و برخورداری آنان از حقوق اجتماعی، به‌ویژه حق تحصیل، می‌دانست. او نوشت:

حیف بر تو ای ایران!... زمین تو خراب، و اهل تو نادان و از فرهنگ و تمدن جهان بی‌خبر و از نعمت آزادی محروم و پادشاه تو «دیسپوت» (مستبد) است. این نظام دیسپوت است که عرصه را بر خردیت و بلوغ عقلی مردم، به‌ویژه زنان، تنگ کرده است و

زمینه این حماقت و بی‌فکری را در آن‌ها ایجاد کرده است که برای رهایی از این مشکل به جادو و خرافات متوسل شده‌اند... پس ای جماعت، طایفهٔ اناث را در حبس نگاه‌داشتن ظلمی عظیم است. از امروز طایفهٔ اناث را بی‌تربیت مگذارید و از این به بعد دختر خود را مثل پسر خود به خواندن و نوشتن مشغول سازید، زیرا طایفهٔ اناث در جمیع رسوم آزاد و در کل حقوق بشریت با طایفهٔ ذکور مساوی است [۳].

میرزا آقاخان کرمانی هم ایده‌هایی مشابه در مورد حقوق زنان مطرح کرد. کرمانی معتقد بود حقوق زن و مرد برابر است و هیچ حکومتی حق ندارد با استبداد خویش حقوق و آزادی انسان‌ها، به‌ویژه زنان، را نادیده بگیرد. زنان به همان اندازه از حقوق و آزادی برخوردارند که مردان... پس زنان در جمیع حقوق - اعم از تعلیم، تربیت، حکومت، ارث، صنعت، تجارت و عبادت - مساوی مردان‌اند. او نیز اولین گام برای تحقق آزادی و برابری اجتماعی را تربیت و تعلیم زنان می‌دانست و البته با صراحت بیشتری از دو روشنفکر قبلی این اصلاحات را در تباین با حکومت موجود می‌شمرد و هرگونه اصلاحات اجتماعی را مشروط به تغییر نظام حکومتی می‌دانست [۵۶].

مشابه آرای روشنفکران یادشده، از سوی دیگر نوگرایان ایرانی اغلب در نشریاتی که در خارج از کشور منتشر و در ایران نیز توزیع و دست‌به‌دست می‌شدند، تشریح و ترویج می‌شد. مجلات/ختر (در استانبول)، قانون (در لندن)، حبل‌المتین (در کلکته)، ثریا و پرورش (در قاهره) از جمله این نشریات بودند که همگی خواننده‌های فراوانی در داخل ایران داشتند. در همان سال‌ها، به تدریج خود زنان نیز وارد کارزار فکری و اجتماعی در مورد مسائل خود شدند. برای مثال در سال ۱۳۱۳ق، بی‌بی خانم استرآبادی، که از معدود زنان تحصیل‌کرده و روشنفکر بود، در کتابی با عنوان *معایب الرجال* (که آن را در مقابل کتابی از یک مرد ناشناس به نام *تأدیب النساء* نوشته بود) با زبانی تند و بی‌پروا به نقد باورها و رفتارهای رایج در مورد زنان پرداخت و باور برتری ذاتی مردان به زنان را به شدت تخطئه کرد. استرآبادی بر این نکته تأکید می‌کرد که فضایل و رذایل آدمیان ربطی به تمایزات طبیعی، از جمله جنسیت، ندارد، بلکه نتیجهٔ تربیت آنان است. او بر این ایده پای می‌فشرد که برای پیشرفت جوامع بشری لازم است شرایط آموزش و تربیت هم برای مردان و هم زنان در همهٔ زمینه‌ها فراهم شود:

... چون انواع و اقسام از خواص و عوام، زن و مرد، خوب و بد، هر دو می‌باشند، صفات حمیده و رذیله، از همه و همه مشاهده می‌شود. اگر باید تربیت بشوند، همه باید بشوند. تربیت هم موقوف به تمام قوانین تمدنی و تدبینه، ملتیه و دولتی، شرعی و عرفیه، کشوری و لشکریه می‌باشد [۱۰].

در آستانهٔ جنبش مشروطه، مسائل زنان با جدیت و در گسترهٔ بیشتری از سوی نشریات و انجمن‌های سیاسی داخلی مطرح شد؛ مثلاً، روزنامه‌هایی نظیر *تمدن*، *ندای وطن* و *صور اسرافیل*، که هر سه از سال ۱۳۲۴ق در تهران منتشر می‌شدند، همچنین *روزنامهٔ الحدید* که در

تبریز منتشر می‌شد، بخش درخور ملاحظه‌ای از مطالب خود را به وضعیت و حقوق زنان اختصاص می‌دادند. در همان سال‌ها، انجمن‌های سیاسی اصلاح‌طلب نظیر انجمن مخفی به رهبری سید محمد طباطبایی و انجمن ملی به رهبری ملک‌المتکلمین نیز در خصوص مسائل زنان فعال بودند و در بیان اهداف خود، در کنار مبارزه با استبداد و بی‌عدالتی، بر حق تحصیل زنان تأکید می‌کردند [۱]. همچنین، حزب عدالت، که در آستانه جنبش مشروطه‌خواهی به رهبری نریمان نریمانف و محمدمین رسول‌زاده در باکو فعالیت می‌کرد و در جریان جنبش مشروطه‌خواهی با عناوینی چون «مرکز غیبی» و «انجمن‌های غیبی» در تبریز و سپس در مشهد و تهران نیز فعال شد، اصلاح وضعیت زنان در خصوص آموزش رایگان (تعلیم و تربیت) و تأسیس انجمن برای زنان را در مرام‌نامه خود گنجانده بود [۶؛ ۷۳]. این نشریات و انجمن‌ها نقشی مهم در ترویج و توسعه ایده‌های مرتبط با اصلاح وضعیت حقوقی و اجتماعی زنان، به‌ویژه ضرورت تأسیس مدارس و انجمن زنان، ایفا کردند.

طی این سال‌ها، به‌موازات طرح ایده‌های مزبور، اقداماتی نیز در جهت تحقق آن‌ها صورت گرفت. برخی از زنان اصلاح‌طلب، که با حمایت خانواده‌های نوگرای خود فرصت برخورداری از آموزش را یافته بودند، پیش‌قدم تأسیس مدارس دخترانه شدند. خانم طوبی آزموده در سال ۱۳۲۱ق، یعنی چهار سال پیش از آغاز جنبش مشروطه، با کمک‌های معنوی و فکری میرزا حسن خان رشديه، که خود بنیان‌گذار مدارس جدید پسرانه در ایران بود، مدرسه دخترانه پرورش را تأسیس کرد. البته این مدرسه چند روز بیشتر دوام نیاورد و با فشار و اقدام سنت‌گرایان بسته شد. بی‌بی خانم استرآبادی هم، که پیش‌تر به افکار و آثار او اشاره شد، در سال ۱۳۲۴ق مدرسه دوشیزگان را تأسیس کرد. این مدرسه نیز به سرنوشت مدرسه پرورش دچار شد. با پیگیری‌های بی‌بی خانم، این مدرسه چند سال بعد، در دوره استبداد صغیر، دوباره کار خود را آغاز کرد؛ البته مشروط به اینکه فقط دختران ۴ تا ۶ سال را بپذیرد و کلمه دوشیزگان را نیز از تابلوی خود حذف کند. به این ترتیب، تلاش‌هایی که طی سال‌های منتهی به جنبش مشروطه برای حل مسئله آموزش زنان صورت گرفت، با توفیق چندانی همراه نشد.

سیاست جنسیت در عصر انقلاب (۱۲۸۵-۱۳۰۰)

با پیروزی جنبش مشروطه و استقرار نهادهای جدید نظیر قانون اساسی، پارلمان، احزاب و انجمن‌های سیاسی، سیاست جنسیت وارد مرحله جدیدی شد. در این دوره، حقوق زنان به یکی از موضوعات اصلی مناقشات و منازعات میان جریان‌های فکری و سیاسی رقیب تبدیل شد. در یک‌سوی طیف نیروهای سیاسی آن دوره سوسیالیست‌های سکولار قرار داشتند که بر حقوق برابر زنان و مردان در زمینه‌های مختلف سیاسی و اجتماعی تأکید می‌کردند. حزب اجتماعیون عامیون (که بعداً حزب دموکرات نام گرفت) در مرام‌نامه خود بر حق رأی همگانی (از جمله

برای زنان)، انتخابات آزاد، برابری حقوقی شهروندان بدون توجه به مذهب، نژاد، جنسیت، تأسیس مدارس جدید، حق آموزش رایگان همگانی (به‌ویژه برای زنان) و حق زنان در تأسیس انجمن‌های سیاسی و مدنی تصریح و تأکید کرده بود [۶؛ ۷۳]. نمایندگان این حزب در مجلس دوم علاوه بر موضوع آموزش، حق رأی زنان را نیز مطرح کردند که البته با مخالفت شدید نیروهای محافظه‌کار و مذهبی روبه‌رو شد. مواضع حزب دموکرات باعث حمایت گروه قابل ملاحظه‌ای از زنان اصلاح‌طلب از این حزب شد. چنان‌که در جریان مخالفت این حزب با پذیرش التیماتوم روسیه برای اخراج هیئت مورگان شوستر و بستن مجلس دوم، گروهی از همین زنان، که از سوی حزب سازماندهی و مسلح شده بودند، مجلس را محاصره کردند و نمایندگان را از پذیرش التیماتوم برحذر داشتند [۱].

در سوی دیگر، طیف محافظه‌کاران مذهبی قرار داشتند که به‌ویژه در مجلس اول در مقابل هرگونه تغییر در وضعیت زنان ایستادگی می‌کردند. یکی از محورهای اصلی مخالفت آنان با متن اولیه قانون اساسی و دیگر قوانین موضوعه مجلس، وجود دو اصل تساوی حقوقی و حق تحصیل زنان بود که این موارد را خلاف شرع تلقی می‌کردند. البته این بخش از محافظه‌کاران پس از پیروزی دوباره مشروطه‌خواهان به حاشیه رانده شدند؛ اما کاملاً از صحنه سیاسی و اجتماعی حذف نشدند و همچنان با هرگونه تغییر در وضعیت زنان، به‌ویژه آموزش و اشتغال آنان در بیرون از خانه، مخالفت و مبارزه می‌کردند. این گروه تأسیس مدارس دخترانه و آموزش دختران را در ردیف اشاعه فحشا، اباحه مسکرات و خلاف قوانین شرع و عاملی در جهت نابودی کیان خانواده و جامعه می‌دانستند و در مواردی، حامیان متعصب خود را به آزار و اذیت معلمان و دختران محصل ترغیب می‌کردند [۲۶؛ ۳۸]. این گروه علاوه بر نقد آموزش زنان، با طرح حق رأی زنان در مجلس دوم نیز مخالفت کردند. سید حسن مدرس در خصوص حق رأی زنان معتقد بود:

... برهان این است که امروز ما هرچه تأمل می‌کنیم، می‌بینیم خداوند قابلیت در نسوان قرار نداده است که لیاقت حق انتخاب را داشته باشند؛ زیرا عقول آن‌ها استعداد ندارد. گذشته از اینکه درحقیقت نسوان در مذهب اسلام تحت قیومیت رجال هستند و ابداً حق انتخاب دینی و دنیوی نخواهند داشت.

همچنین وی به ماده ۱۰ قانون اساسی مشروطیت اشاره می‌کند که تصریح کرده:

... زنان، ورشکستگان، متکدیان و قاتلان از انتخاب کردن و انتخاب شدن محروم‌اند [۶۱].

در میانه طیف مزبور، نیروهای میانه‌رو، نظیر حزب اعتدالیون قرار داشتند که به‌رغم موافقت با اصلاحات اجتماعی، در مورد تغییر وضعیت و حقوق زنان بسیار محتاط بودند. این نیروها مطلوبیت تحصیل دختران را «منوط به صیانت مراتب ناموس و شرف و حفظ شعائر و قوانین اسلام» می‌دانستند. به همین دلیل، اغلب در مقابل پیشنهادهای رادیکال سوسیالیست‌ها عملاً به لاک دفاعی و موضع محافظه‌کارانه می‌رفتند [۶].

به این ترتیب، با وقوع جنبش مشروطه در مجموع زمینه‌های فکری و سیاسی اولیه برای تحرک زنان فراهم شد تا مطالبات و ایده‌های خویش را در عرصه عمومی مطرح و دنبال کنند. پس از صدور فرمان مشروطه و استقرار مجلس، گروهی از زنان پیشگام تأسیس مدارس دخترانه شدند. در سال ۱۳۲۶ق، طوبی آزموده مدرسه مکتب دختران و همچنین ناموس را تأسیس کرد. شایان ذکر است که مدرسه اخیر با حمایت مجلس و دیگر نیروهای اجتماعی و سیاسی دوام آورد و توسعه پیدا کرد. این کار در سال‌های بعد با وسعت بیشتری ادامه یافت. در سال ۱۳۲۷ق، علویه رشديه (دختر میرزا حسن خان رشديه) مدرسه عفاف را تأسیس کرد. در سال ۱۳۲۹ق، خانم عطایی مدرسه شمس‌المدارس، طوبی رشديه مدرسه حجاب، صفیه یزدی مدرسه عفتیه، ماهرخ گوهرشناس مدرسه ترقی بنات و ماهسلطان خانم مدرسه تربیت نسوان را تأسیس کردند. دامنه این مدارس به تدریج به شهرهای دیگر نیز کشیده شد؛ چنان که در فاصله سال‌های ۱۲۹۰ تا ۱۳۰۰ش، علاوه بر تهران، چندین مدرسه دخترانه (اغلب از سوی زنان) در شهرهای تبریز و شیراز و یزد تأسیس شد [۲۳؛ ۲۷؛ ۵۴؛ ۷۴].

به موازات تأسیس مدارس دخترانه، برخی از زنان به تأسیس روزنامه و مجله نیز همت گماشتند. خانم کحال‌زاده در سال ۱۲۸۹ش اولین روزنامه زنان را با نام *دانش منتشر* کرد. محتوای این نشریه در جهت آگاه‌سازی و تربیت زنان بود و مطالب آن عمدتاً درباره ضرورت برخورداری زنان از سواد، آیین شوهرداری، تنظیم امور خانه و تربیت فرزندان بود. این نشریه البته دوامی نیاورد و پس از چند شماره تعطیل شد. سه سال پس از تعطیلی روزنامه *دانش*، در سال ۱۲۹۲ش روزنامه *شکوفه* با مدیریت مریم عمیدسنایی (مشهور به *مزین السلطنه*) منتشر شد که مطالب آن شبیه روزنامه *دانش* بود. در سال ۱۲۹۸، صدیقه دولت‌آبادی روزنامه *زبان زنان* را منتشر کرد. این روزنامه، که یکی از روزنامه‌های بادوام و پرمخاطب زنانه آن دوره بود، در ابتدا فقط شامل مطالب اجتماعی و فرهنگی مرتبط با زنان بود، اما به تدریج وارد امور و مباحث سیاسی شد. این روزنامه در برخی مقالات خود ضمن نقد دولت و سیاست‌های آن، خواهان حقوق سیاسی، از جمله حق رأی و مشارکت زنان در امور کشور شد. به این ترتیب، با توسعه آموزش و مشارکت اجتماعی زنان، به‌ویژه ورود آنان به عرصه روزنامه‌نگاری و نویسندگی، سطح مطالبات آنان نیز افزایش یافت و از حق آموزش و حقوق مدنی به حقوق سیاسی ارتقا یافت [۵۴].

در جریان جنبش مشروطه، زنان به تأسیس انجمن‌های اجتماعی و فرهنگی نیز دست زدند. اتحادیه غیبی نسوان (تأسیس ۱۳۲۵ق)، که در واقع شاخه زنان انجمن غیبی تبریز بود، انجمن آزادی زنان (تأسیس ۱۳۲۵ق) که با کوشش صدیقه دولت‌آبادی، افتخار السلطنه و تاج السلطنه (هر دو از دختران ناصرالدین‌شاه) تأسیس شده بود و در تهران فعالیت می‌کرد، انجمن نسوان ایران (تأسیس ۱۳۲۸ق)، انجمن نسوان وطن (تأسیس ۱۳۲۸)، اتحادیه نسوان (تأسیس

۱۳۲۹ق)، انجمن مخدرات وطن (تأسیس ۱۳۲۹)، انجمن همت خواتین ایران (تأسیس ۱۳۹۰ش) و جمعیت نسوان وطن‌خواه (تأسیس ۱۳۹۹) برخی از این انجمن‌های مهم بودند. این انجمن‌ها که هدفشان بالابردن سطح سواد زنان، تأسیس مدارس دخترانه رایگان، تشکیل دوره‌هایی برای آموزش زنان بزرگسال (اکابر) بود، اکثراً به صورت مخفی یا نیمه‌مخفی فعالیت می‌کردند [۲۱؛ ۵۴].

فعالیت‌های اشاره‌شده روی هم‌رفته از یک جنبش فرعی، هرچند کوچک، در میان زنان ایران حکایت می‌کرد که البته در کنار و ذیل جنبش مشروطه‌خواهی امکان نشو و نما یافته بود. این جنبش گرچه اهداف و مطالبات محدودی نظیر حق آموزش و حق فعالیت‌های اجتماعی و مدنی را دنبال می‌کرد و پایگاهش نیز به زنان تحصیل‌کرده متعلق به طبقات متوسط و بالا محدود بود، به نوبه خود تأثیری بسزا در سیاست‌گذاری جنسیت در آن دوره داشت. مجلس اول حق تحصیل زنان را در متمم قانون اساسی (اصول ۱۸ و ۱۹) گنجاند. همچنین در سال ۱۳۲۹ق، قانون معارف تصویب شد که ضمن اعلام اجباری بودن آموزش در دوره ابتدایی برای همه ایرانیان، اعم از زن و مرد، نحوه استقرار عدالت اجتماعی در امر آموزش، حدود اختیارات وزارت علوم و معارف، محل تأمین بودجه مدارس، نحوه مشارکت مردم در تأسیس مدارس، نظام‌نامه داخلی مدارس و چگونگی نظارت بر آنها را مشخص کرده بود [۴۳؛ ۶۰]. با اجرای این قانون، وضعیت مدارس سامان بیشتری پیدا کرد. مدارس به دو گروه ملی و دولتی تقسیم شدند که بودجه مدارس ملی از محل شهریه محصلان و هزینه مدارس دولتی از بودجه عمومی تأمین می‌شد. دوره تحصیلی به دو مقطع ابتدایی و متوسطه (هریک شش سال) تقسیم شد که دوره متوسطه خود به دو دوره سه‌ساله تقسیم می‌شد. در سال ۱۳۲۹، قانون اعزام محصل به اروپا نیز به تصویب رسید که مقرر می‌داشت سالی سی نفر از محصلان مستعد به اروپا اعزام شوند که نیمی از آنها در رشته آموزش و پرورش و نیمی دیگر در رشته‌های مرتبط با امور نظامی و کشاورزی تحصیل کنند [۴۴]. همچنین، در مصوبات مجلس دوم اجازه افتتاح ۹ باب مدرسه ابتدایی شش‌کلاسه دخترانه در تهران، مشهد، شیراز، تبریز و کرمان صادر شد [۷۲]. به این ترتیب، مشاهده می‌شود که در سال‌های اولیه، پس از جنبش مشروطه بر اثر همسویی «دولت» با «جنبش» زنان، فرصتی مناسب برای بهبود وضعیت زنان، به‌ویژه در زمینه آموزش و فعالیت‌های مدنی، پیدا شد.

سیاست و اندیشه جنسیت در عصر دولت اقتدارگرا (۱۳۰۰-۱۳۲۰)

از سال ۱۳۹۰ش، به دنبال تشدید درگیری‌های داخلی و سپس شروع جنگ جهانی اول، کشور عملاً درگیر اشغال خارجی و جنگ داخلی شد. در چنین وضعیتی، طبعاً امکان چندان برای طرح مسائل زنان وجود نداشت، اما با پایان جنگ و به‌ویژه پس از برقراری ثبات سیاسی نسبی

در سال‌های اولیه پس از کودتای اسفند ۱۲۹۹، دوباره فضای مناسب برای مطرح‌شدن مسائل مربوط به زنان فراهم شد. در این دوره، تعداد نشریاتی که از سوی زنان منتشر می‌شد افزایش یافت؛ مثلاً، در سال ۱۳۰۰، مجلات *عالم نسوان* با مدیریت نوابه صفوی و *جهان زنان* با مدیریت فخرآفاق پارسا و در سال ۱۳۰۱ نیز نشریه *جمعیت نسوان وطن‌خواه* با مدیریت ملوک اسکندری منتشر شد. این نشریات، که بعضاً سال‌ها دوام آوردند، اغلب حاوی مقالاتی در ضرورت و فواید اصلاح وضعیت زنان، به‌ویژه آموزش و افزایش سطح سواد زنان، بودند. به‌علاوه، مجلات عمومی نیز بخشی از مطالب و مقالات خود را به مسائل زنان اختصاص می‌دادند؛ مثلاً نشریه *بیرانشهر*، که یکی از مجلات پرنفوذ آن دوره بود، از ۲۳۶ مقاله‌ای که در فاصله سال‌های ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۶ منتشر کرد، حدود ۴۵ مقاله را به مسائل زنان اختصاص داده بود. در این مقالات، اغلب استدلال می‌شد که تحصیلات و آگاهی‌های زنان در وهله نخست باعث رشد خود آنان می‌شود و در وهله دوم به اصلاح و پیشرفت کل جامعه کمک می‌کند، زیرا زنان تحصیل کرده و تربیت‌شده به نوبه خود اصلاح مردانشان (شوهران) را تسهیل می‌کنند و با تربیت بچه‌هایشان زمینه تربیت علمی نسل آینده را فراهم می‌کنند. همین وضعیت کم‌وبیش در دیگر مجلات معتبر آن دوره، نظیر *فرنگستان* و *آینده*، نیز دیده می‌شد [۱].

در این دوره، تشکل‌های اجتماعی زنان نیز توسعه یافتند و دامنه فعالیت خود را از مسائل زنان به سطح مسائل عمومی‌تر اجتماعی و سیاسی گسترش دادند. به‌علاوه، زنان در این دوره با تشکل‌ها و نشریات عمومی، که بر محوریت مردان فعالیت می‌کردند، نیز ارتباط و همکاری بیشتری برقرار کردند؛ مثلاً گروهی از زنان در قالب جامعه زنان وطن‌پرست با حزب تجدد همکاری داشتند. همچنین، تعدادی از زنان علاوه بر فعالیت در نشریات خاص خود، با مجلات معتبر عمومی نظیر *آینده* همکاری می‌کردند و مقالاتی در مورد موضوعات مختلف، به‌ویژه مسائل و مطالبات زنان، می‌نگاشتند [۳۰؛ ۳۱؛ ۳۴؛ ۳۷]. این‌ها همگی به معنای پیوند بیشتر میان فعالان زن با دیگر فعالان سیاسی و اجتماعی بود.

به موازات فعال‌شدن زنان در سال‌های پس از کودتا، دولت نیز به اصلاحات جدی‌تر و وسیع‌تری در جهت تغییر وضعیت زنان دست زد. صرف‌نظر از برخی اصلاحات عمومی، نظیر تنظیم و تصویب قوانین مربوط به ثبت احوال (که به زنان نیز همچون مردان هویت ثبت شده مستقل می‌داد)، یا تغییر برخی قوانین خانواده، نظیر الزام به ثبت همه ازدواج‌ها در دفاتر رسمی دولت، ضرورت رضایت زوجین در ازدواج (ماده ۱۰۶۳)، افزایش سن ازدواج زنان و مردان (ماده ۱۰۴۱)، دریافت گواهی‌نامه سلامت زوجین در هنگام ازدواج (ماده ۱۰۴۰) و قانون تأکید بر بهداشت و سلامت مادران و اطفال، مهم‌ترین تحول در این دوره توسعه آموزش زنان از طریق افزایش نسبتاً سریع و مستمر مدارس دخترانه (به‌ویژه مدارس دولتی) در شهرهای بزرگ و

کوچک بود. این اقدام البته در چارچوب سیاستی کلی‌تر در زمینه توسعه آموزش عمومی بود.^۱ در سال ۱۳۰۵، طبق لایحه‌ای که به تصویب مجلس نیز رسید، دولت موظف شد علاوه بر شهرهای بزرگ در همه شهرهای کوچک، به شرطی که تعداد دانش‌آموزانش به ۷۰ نفر برسد، مدرسه تأسیس کند. به موازات افزایش مدارس دولتی، مدارس خصوصی هم به‌ویژه در شهرهای بزرگ گسترش یافتند. از این میان، می‌توان به مدارس چون مخدرات (۱۳۱۳)، دوشیزگان پهلوی (۱۳۱۴)، هدایت (۱۳۱۴)، دوشیزگان پارس (۱۳۱۴)، افتخاریه (۱۳۱۴)، مختلط فرح (۱۳۱۴) و علوی (۱۳۱۵) اشاره کرد [۴۲؛ ۶۳]. به این ترتیب، در این دوران تعداد مدارس دخترانه روزبه‌روز گسترش می‌یافت. نتیجه این وضعیت افزایش تصاعدی دانش‌آموختگان و دانش‌آموزان دختر در کشور بود. تعداد دانش‌آموزانی که سالانه از مدارس ابتدایی دخترانه فارغ‌التحصیل می‌شدند از حدود ۱۵۰ نفر در سال ۱۳۰۰ به بیش از ۵ هزار نفر در سال ۱۳۲۰ رسید. این رقم برای فارغ‌التحصیلان دبیرستان‌های دخترانه از عدد صفر در سال ۱۳۰۰ به بیش از ۴۵۰ نفر در ۱۳۲۰ رسید [۶۳]. با توجه به اینکه در همان سال (۱۳۲۰) رقم فارغ‌التحصیلان پسر از دبیرستان‌های کشور حدود ۶۴۵ نفر بوده است، می‌توان به سرعت نسبتاً بالای روند توسعه آموزش دختران و ایجاد توازن نسبی در فرصت‌های آموزشی زنان و مردان در این دوره پی برد.

آموزش دختران تا سال ۱۳۱۲ اصولاً با هدف برخوردارشدن زنان از توانایی خواندن و نوشتن توسعه یافته بود. به همین منظور، بیشتر در سطح مدارس ابتدایی محدود مانده بود. البته از سال ۱۳۰۵، معدودی مدارس متوسطه، که بیشتر از نوع حرفه‌ای بودند، نظیر مدرسه قابلگی (مامایی) برای دختران تأسیس شده بود [۷۴]؛ اما از آن پس، با اقدامات و وضع مقررات جدیدی از سوی شورای عالی فرهنگ، توسعه آموزش متوسطه و تأسیس دبیرستان‌های دخترانه نیز در دستور کار دولت قرار گرفت. این بار هدف این بود که دختران و زنان به‌عنوان نیروی کار ماهر و آموزش‌دیده در برخی زمینه‌ها وارد جامعه و بازار کار شوند. در سال ۱۳۱۳، شورای عالی فرهنگ به منظور توسعه آموزش فنی و حرفه‌ای دختران، چهار آموزشگاه حرفه‌ای دخترانه در تهران، تبریز و شیراز تأسیس کرد. در همین سال، قانون تأسیس دانش‌سراهای مقدماتی و عالی در مجلس تصویب شد. در سال ۱۳۱۴، چند دانش‌سرای مقدماتی در تهران و

۱. در ۲۰ اسفند ۱۳۰۰ ش. مجلس شورای ملی قانون شورای عالی معارف را تصویب کرد. مطابق این قانون، شورای عالی معارف به‌عنوان اصلی‌ترین نهاد برنامه‌ریزی دولتی در زمینه آموزش رسمی کشور تعیین شد و اختیارات مهمی به آن داده شد که مهم‌ترین آن‌ها به شرح ذیل بود: ۱. پی‌ریزی نظام آموزش جدید در سرتاسر کشور، ۲. تأسیس آموزشگاه‌ها و تعیین مدیران آن‌ها، ۳. تهیه محتوای کتاب‌های درسی و متون آموزشی، ۴. تدوین برنامه‌ها و آیین‌نامه‌های مدارس، ۵. تشخیص صلاحیت مؤسسان مدارس غیردولتی، ۶. اصلاح مکتب‌خانه‌ها، ۷. تعیین شهریه دانش‌آموزان مدارس دولتی غیرمجان، ۸. تعیین صلاحیت آموزگاران و دبیران، ۹. تعیین شرایط دانشجویان اعزامی به کشورهای خارجی به هزینه دولت و ۱۰. تشخیص صحت و سقم و اعتبار گواهی‌نامه‌ها و دانش‌نامه‌های فارغ‌التحصیلان خارج از کشور [۶۱].

برخی دیگر از شهرهای بزرگ و همچنین یک دانش‌سرای عالی دخترانه در تهران تأسیس شد. از سال ۱۳۱۴ به بعد، دختران اجازه یافتند در دانش‌سراهای پسرانه نیز تحصیل کنند. همچنین، تا سال ۱۳۱۲ مدارس دخترانه و پسرانه از یکدیگر جدا بودند. دختران دانش‌آموز می‌توانستند با حجاب در مدرسه حضور داشته باشند. البته استفاده از معلمان مرد و برگزاری مراسم و فعالیت‌هایی چون ورزش صبحگاهی و خواندن سرودهای دسته‌جمعی در مدارس دخترانه رایج شده بود. اما از سال ۱۳۱۳ برخی مدارس در سطح ابتدایی به صورت مختلط درآمدند و یک سال بعد، حجاب دختران در مدارس ممنوع شد [۱۴؛ ۷۴].

به موازات توسعه آموزش ابتدایی و متوسطه دختران، مقرراتی وضع شد تا زمینه‌های اشتغال زنان و دختران تحصیل کرده نیز فراهم شد. طبق این مقررات، دوره تحصیلات متوسطه دختران به دو شاخه (رشته) علمی و عمومی تقسیم شد. دخترانی که در شاخه علمی تحصیل می‌کردند می‌توانستند پس از اتمام دوره متوسطه (گرفتن دیپلم) شغل معلمی را برگزینند و در مدارس به تدریس مشغول شوند و آن‌هایی که شاخه عمومی را برمی‌گزیدند در صورت اتمام دوره متوسطه می‌توانستند در مدارس حرفه‌ای نظیر مدارس مامایی یا دانش‌سرای عالی و حتی در رشته‌های دانشگاهی (از جمله پزشکی) به ادامه تحصیل بپردازند [۴۵]. در همین سال، مجلس شورای ملی (دوره نهم) طبق مصوبه‌ای امکان ورود دختران دیپلمه به دانشگاه را فراهم کرد و یک سال بعد، تعداد ۱۰ دانشجوی دختر در رشته پزشکی وارد دانشگاه تهران شدند [۳۵]. طبق آخرین آمار در سال ۱۳۲۰، علاوه بر دانشگاه تهران، هفت مدرسه عالی تخصصی دانشجویان دختر را در برخی از رشته‌ها می‌پذیرفتند. تعداد دانشجویان دختر در سال ۱۳۲۰ به بیش از ۳۰۰ نفر رسید.

به این ترتیب، در فاصله سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰، با توسعه مؤسسات آموزشی دولتی و خصوصی، مسئله آموزش زنان در سطوح سیاسی و اجتماعی تاحدودی حل شد. به عبارت دیگر، محدودیت‌ها و مقاومت‌های سیاسی و اجتماعی که پیش از آن در این مورد وجود داشت تقریباً از میان رفت. البته این به معنای فراگیر شدن آموزش زنان نبود و تا پایان دوره مورد بررسی مقاله (۱۳۲۰) هنوز به دلایلی نظیر محدودیت‌های ارائه خدمات آموزشی، به‌ویژه در شهرهای کوچک و روستاها، تنگناهای مالی و معیشتی، به‌ویژه در میان اقشاری که به نیروی کار دختران در خانه و مزرعه و مراعات نیاز داشتند، ملاحظات عقیدتی و فرهنگی، به‌ویژه در میان اقشار مذهبی و خودداری این اقشار از فرستادن دختران خود به مدارس و مؤسسات آموزشی، اغلب زنان ایرانی بی‌سواد باقی مانده بودند. به‌علاوه، حتی در همین دوره نیروهایی وجود داشتند که به صورت فعال و آشکار در مقابل برنامه آموزش زنان مقاومت می‌کردند؛ هرچند نسبت به گذشته قدرت و نفوذ بسیار کمتری داشتند.^۱

۱. برای مثال، شیخ یوسف نجفی جیلانی، که از روحانیان پرنفوذ گیلان بود، در گفتارها و نوشتارهایش، به‌ویژه در

به هر تقدیر، با پذیرش و تحقق حق آموزش زنان در سیاست‌های رسمی در دهه ۱۳۰۰، مسائل و مطالبات زنان وارد سطح جدیدی شد و موضوعات دیگری نظیر آزادی‌های اجتماعی و فرصت‌های اشتغال و گاه مشارکت سیاسی در دستور کار قرار گرفت. البته این مطالبات پیش از آن از سوی برخی نیروهای نوگرا و اصلاح‌طلب نظیر حزب تجدد و حزب سوسیالیست مطرح شده بود. این احزاب در سال‌های اولیه پس از کودتای ۱۲۹۹ خواهان افزایش حضور زنان در عرصه عمومی بودند. از اواسط دهه ۱۳۰۰، به تدریج ایده مشارکت زنان در عرصه سیاسی از سوی برخی محافل و نشریات نوگرا مطرح شد. البته سابقه این ایده به مجلس دوم مشروطه باز می‌گشت که در آن زمان با مخالفت شدید نیروهای محافظه‌کار مذهبی روبه‌رو شده بود. اما این‌بار نوگرایان با استناد به توانمندی‌های بالفعلی که در برخی از زنان فعال در دوره خود دیده بودند استدلال‌هایی محکم‌تر در دفاع از حقوق سیاسی زنان مطرح می‌کردند. آن‌ها محرومیت زنان از حق رأی را برای زنان توهین‌آمیز می‌دانستند و این وضعیت را به معنای هم‌ردیف دانستن زنان با مجانین و جانین تلقی می‌کردند. آنان استدلال می‌کردند:

زنان دارای نقص طبیعی نیستند که عاجز از مشارکت در عرصه عمومی باشند. ناتوانی فعلی زنان برای فعالیت در عرصه عمومی به این دلیل است که آنان برای این منظور تربیت نشده‌اند. بنابراین، راه حل این مشکل تعلیم و تربیت زنان است تا همانند مردان بتوانند در عرصه‌های مختلف اجتماعی و اقتصادی حضور مؤثر و مثبتی داشته باشند [۳۰؛ ۳۱].

البته موضوع مشارکت سیاسی زنان در دوره رضا شاه در حد ایده و آن هم فقط در میان نخبگان نوگرا باقی ماند و هرگز به سطح سیاست‌گذاری و اجرا راهی نیافت. در دهه ۱۳۱۰ و به دنبال افزایش تعداد زنان تحصیل‌کرده، مسئله اشتغال زنان موضوعیت بیشتری پیدا کرد. در آن دهه، دولت برای اجرای برنامه‌های نوسازی و توسعه اقتصادی و اجتماعی خود به نیروی کار زنان نیازمند بود. قانون مدنی در سال ۱۳۱۴ اصلاح شد و حق اشتغال زنان البته مشروط به رضایت شوهرانشان در آن گنجانده شد [۶۱]. البته این جواز قانونی به معنای دسترسی همگانی زنان به اشتغال نبود، زیرا از یک‌سو برای برخی مشاغل عملاً و عرفاً نوعی تفکیک جنسیتی وجود داشت و زنان در هر شغلی وارد نمی‌شدند. از سوی دیگر، هنوز اکثریت جامعه اصولاً به فعالیت زنان در عرصه عمومی اعتقادی نداشتند. با وجود این، همین حضور محدود زنان در مشاغل و محافل عمومی تحولی مهم بود؛ به‌ویژه اینکه مسئله پوشش و معاشرت آنان را نیز مطرح می‌کرد.

کتاب *طومار عفت* (که آن را در سال ۱۳۰۶ شمسی تألیف و منتشر کرد) به والدین هشدار می‌داد که به دخترهایشان در کودکی پاک‌دامنی و عفت بیاموزند و آن‌ها را سربرهنه و با فرم شهوت‌خیز به مدرسه‌ای که نمی‌دانند مؤسس آن کیست نفرستند. او تصریح می‌کرد که: «شایسته است که دختران تحصیل نکنند و در خانه بمانند زیرا مدارس دختران را فاسد می‌کند» [۱].

سابقه بحث درباره آزادی پوشش زنان و رفع حجاب به چند دهه پیش از این دوره برمی‌گشت. صرف‌نظر از مورد زرین‌تاج (طاهره قره‌العین) که در جریان شورش بابیه در میانه سده نوزدهم حجاب را منتفی اعلام و کشف حجاب کرد [۲۶]، روشنفکران نوگرای عهد ناصری و مظفری، نظیر آخوندزاده و میرزا آقاخان کرمانی، هم این ایده را مطرح کرده بودند. آن‌ها استدلال می‌کردند که «حجاب در شریعت اسلام مبتنی بر اقتضا و مصلحتی مخصوص بوده که امروزه هیچ‌کس ملاحظه آن مصلحت را نمی‌نماید. حجاب بذر عرب است که زنان را به مردگان زنده تبدیل کرده است» [۵۶]. البته در دوره پیشامشروطه و حتی دوره مشروطه، ایده آزادی پوشش زنان، برخلاف ایده آموزش آنان، حمایت‌چندانی را از سوی جریان‌های سیاسی اصلاح‌طلب و جامعه زنان برنمی‌گیخت. به عبارت دیگر، جنبش زنان در جریان جنبش مشروطه به دلایل متعددی اولویت خود را همان مسئله آموزش قرار داد و خود را درگیر مخاطرات مسئله پوشش و حجاب نکرد.

از نخستین سال‌های پس از کودتا، ایده کشف حجاب دوباره از سوی برخی از نوگرایان مطرح شد. ابراهیم خواجه‌نوری در سال ۱۳۰۲ در مقاله‌ای در نشریه *نامه جوانان* حجاب را مانع پیشرفت زنان ایرانی اعلام و به آنان توصیه کرد که آن را کنار بگذارند. این مقاله با اعتراض شدید جامعه دینی مواجه شد و دولت وقت نیز واکنش نشان داد و موضوع به زندانی‌شدن خواجه‌نوری انجامید. در سال ۱۳۰۶، نشریه *عالم‌نسون* مقاله‌ای در جانب‌داری از اجرای برنامه کشف حجاب زنان در ترکیه چاپ کرد که با هشدار دولت مواجه شد. البته در همان زمان دولت درصدد تغییر پوشش مردان و یکدست‌سازی لباس و کلاه آنان برآمده بود؛ اما ترس از واکنش رهبران مذهبی تا آن زمان مانع اقدام در مورد تغییر پوشش زنان شده بود [۴۸]. با وجود این، دیری نپایید که موضع دولت به سود طرفداران کشف حجاب تغییر کرد. در سال ۱۳۰۷، اولین قدم‌ها برای اجرای سیاست کشف حجاب با پیش‌قدمی خانواده شاه، آن هم در حرم حضرت معصومه (س) در قم، به هنگام تحویل سال نو برداشته شد. گویا خود شاه عزمی جدی برای این کار داشت، زیرا اعتراض برخی روحانیان را در این مورد به‌شدت تخطئه و سرکوب کرد.

دولت در سال ۱۳۰۹ دستور آزادی ورود کلاه‌های اروپایی زنانه به داخل ایران را صادر کرد و با این اقدام یک گام به تغییر لباس زنان نزدیک‌تر شد. به دنبال تغییر موضع دولت، برخی از نیروهای نوگرای غیردولتی نیز حمایت خود را از ایده کشف حجاب آشکار کردند. افرادی چون کسروی، دولت‌آبادی و کاظم‌زاده در نشریات خود خواهان کشف حجاب و افزایش حضور زنان در جامعه شدند. آن‌ها حجاب را نشانه و عامل عقب‌ماندگی و مانع تجدد زنان می‌دانستند و خواهان رفع این نشانه و مانع بودند. برخی روزنامه‌های زنان نظیر *روزنامه زبان زنان* نیز به حمایت از این ایده برخاستند. با وجود این، تا سال ۱۳۱۳، سیاست کشف حجاب به آرامی و در مقیاسی محدود و به صورت تشویق مقامات به بی‌حجابی زنان و دخترانشان در مراسم و

مهمانی‌ها یا برگزاری کنگره اتحاد زنان شرق در سال ۱۳۱۱ و ورود دختران بی‌حجاب در افتتاح دانشگاه تهران در سال ۱۳۱۳ دنبال شد [۱؛ ۱۱]؛ اما این سیاست از سال ۱۳۱۴ با جدیت بسیار بیشتری در دستور کار قرار گرفت. در این سال، به موجب دستور دولت، حضور و مشارکت زنان در مدارس، ادارات و محافل عمومی فقط در صورت نداشتن حجاب امکان‌پذیر بود و در غیر این صورت، برخورد خشونت‌آمیز نیروهای اجبار مورد انتظار بود. مقاومت‌هایی هم که به صورت جمعی و سیاسی در مقابل این برنامه صورت گرفت به‌شدت سرکوب شد. سرکوب خونین معترضان حجاب اجباری در مشهد (در تیر ۱۳۱۴) از خشن‌ترین سرکوب‌های ایران معاصر شمرده می‌شود [۱۴]. در هر صورت، دستاورد سیاست کشف حجاب اجباری محرومیت اکثر زنان از امکانات آموزشی، شغلی و بهداشتی بود، زیرا در چنین وضعیتی بسیاری از زنان مجبور به انتخاب خانه‌نشینی شدند [۴۱].

پس از سال ۱۳۱۴، سیاست جنسیت کاملاً تحت کنترل دولت اقتدارگرا قرار گرفت. به عبارت دیگر، از این پس، این نهادهای تبلیغاتی دولتی و به‌ویژه نهادهای کنترل و اجبار آن نظیر پلیس بودند که بر حوزه مسائل زنان در ایران مسلط شدند و الگویی از نوگرایی را در مورد زنان به اجرا درآوردند که از سوی صاحب‌نظران با عنوان نوسازی آمرانه [۹] یا شبه‌نوسازی استبدادی [۵۱] معروف است. در این الگو، از نوسازی آنچه موضوعیت و اولویت پیدا کرد، تبدیل زنان به سوژه تحت کنترل دولت اقتدارگرا بود. در این الگو از نوسازی، خود زنان و به‌ویژه جنبش و حرکت جمعی و خودجوش آنان، جایگاه و حتی فرصتی برای بروز و ظهور نداشت؛ چنان‌که در سال‌های پس از ۱۳۱۴ ایده مشارکت سیاسی زنان، که اندکی قبل از اجرای سیاست کشف حجاب مطرح و دنبال شده بود، به محاق رفت.

تحلیل یافته‌های پژوهش: روند و سازوکارهای تحول سیاست جنسیت در ایران

از ۱۲۷۰ تا ۱۳۲۰

دگرگونی در مناسبات اجتماعی، از جمله در مناسبات مربوط به جنسیت، اصولاً امری تاریخ‌مند و انباشتی است که در فرایندی پیچیده و متأثر از عوامل متعدد ذهنی و عینی حاصل می‌شود. در این میان، تأثیر متقابل ایده‌ها و کنش‌های سوژه‌های انسانی نقشی کانونی و تعیین‌کننده دارد. البته اینکه این ایده‌ها و کنش‌ها تا چه میزان به دگرگونی‌های معنادار و پایدار منجر شوند، با سه متغیر ارتباط و وابستگی دارند: ۱. اینکه تا چه حدی معطوف به دگرگونی باشند، ۲. از چه منابع قدرت و حمایتی برخوردار باشند و ۳. با چه مقاومت‌ها و موانعی روبه‌رو شوند. طبق چارچوب نظری مقاله، ایده‌های معطوف به تغییر- که اغلب از سوی معدودی از نخبگان فکری، اجتماعی یا سیاسی مطرح می‌شوند- به خودی خود راهی به حوزه کنش‌های جمعی معطوف و منجر به تغییر نمی‌گشایند، مگر اینکه گروه‌های ذی‌نفع در این تغییرات وارد تحرک

اجتماعی شوند و با بسیج نیروها و منابع خود در صدد تبدیل این ایده‌ها به برنامه‌ها و سیاست‌های تغییر برآیند. در این وضعیت، اثرگذاری دو نیروی دیگر نیز مطرح می‌شود: نخست شدت و حدت واکنش نیروهای مخالف تغییر؛ دوم، مواضع و عملکرد حکومت. به این ترتیب، وضعیت‌های متعددی محتمل خواهد شد: ۱. در مواقعی که از یکسو جنبش اجتماعی معطوف به تغییر چندان قدرتمند نباشد و از سوی دیگر، نیروهای مخالف تغییر از قدرت و شدت مخالفت بالایی برخوردار باشند، چنانچه حکومت نیز اراده چندان برای اصلاح و حمایت از طرفداران تغییر نداشته باشد، دامنه تغییرات چندان درخور ملاحظه نخواهد بود. در چنین وضعیتی، جنبش نیز دچار رکود خواهد شد، زیرا با کندشدن و توقف فرایند دیالکتیکی اندیشه و عمل، امکان چندان برای فرایند گسترش و تعمیق جنبش ایجاد نخواهد شد؛ ۲. در مواقعی که جنبش اجتماعی نسبتاً قدرتمند و مستقل باشد و حکومت نیز کم‌وبیش دموکراتیک و حامی تغییر باشد، حتی اگر مخالفان اجتماعی تغییر قدرتمند و فعال باشند، فرصت بیشتری برای استمرار و تعمیق جنبش و همچنین تحقق تغییرات مورد نظر فراهم خواهد شد؛ ۳. در صورتی که حکومت از نوع اقتدارگرا و درعین حال حامی تغییر باشد ولی امکان چندان برای استقلال جنبش اجتماعی باقی نگذارد، ممکن است با سرکوب مخالفان تغییراتی سریع و شدید ایجاد شود، اما جنبش فرصت تداوم و تعمیق پیدا نخواهد کرد و زمینه‌های رکود و حتی واگشت در فرایند تغییر فراهم خواهد شد. با در نظر گرفتن این چارچوب نظری، یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که در دوره پنجاه‌ساله بررسی شده شاهد سه تحول الگویی در سیاست جنسیت به شرح ذیل هستیم:

۱. تا نیمه‌های سده نوزدهم، جامعه ایرانی اصولاً جامعه‌ای سنتی و مردسالار بود و چندان درگیر تغییر وضعیت زنان نشده بود. از ربع آخر این سده، به تدریج برخی ایده‌های معطوف به ضرورت تغییر وضعیت زنان از سوی معدودی از نخبگان فکری و اجتماعی مطرح شد. این ایده‌ها در آغاز عمدتاً به «حق آموزش» زنان محدود بود، اما زمینه چندان برای تحقق آن‌ها و به‌ویژه تمایل چندان از سوی دولت برای تبدیل آن‌ها به سیاست‌های اصلاح‌طلبانه وجود نداشت. تلاش‌های معدودی از اصلاح‌طلبان برای ایجاد مدارس دخترانه و حتی تمایل برخی از اقشار شهری برای فرستادن دختران خود به مدارس که میسیون‌های خارجی در برخی از شهرهای ایران تأسیس کرده بودند، با مقاومت شدید نیروهای محافظه‌کار مواجه شد. دولت قاجار نیز اراده چندان برای حمایت از این اصلاحات نداشت. بنابراین، دوره پیشامشروطه را می‌توان دوره جنبش ضعیف اجتماعی و ناهمسویی دولت محافظه‌کار با این جنبش قلمداد کرد. در این دوره، روند تغییرات بسیار کند بود و مقاومت نیروهای محافظه‌کار نه فقط امکان پیشبرد ایده‌های محدودی نظیر حق آموزش را نمی‌داد، بلکه شرایط لازم برای توسعه و تعمیق ایده‌ها از سوی کنش‌گران جنبش را فراهم نمی‌کرد؛

۲. با آغاز جنبش مشروطیت، دامنه ایده‌های معطوف به اصلاح وضعیت زنان بیشتر شد و علاوه بر حق آموزش، به برخی حقوق اجتماعی نظیر فعالیت‌های مدنی و تشکیل انجمن‌های اجتماعی و فرهنگی و حتی سطوحی از حقوق سیاسی (حق رأی) نیز کشیده شد. در فضایی که این جنبش ایجاد کرد، علاوه بر مردان اصلاح‌طلب، طیفی از خود زنان نیز به عرصه سیاست جنسیت و اصلاح وضعیت زنان وارد شدند. ایجاد مدارس متعدد، ایجاد انجمن‌ها و تشکل‌های مدنی و انتشار روزنامه، همگی از سوی خود زنان در شهرهای مختلف، نشان از قدرت‌گیری جنبش زنان و توسعه و تعمیق مطالبات آنان داشت. در این دوره، تغییرات مهمی نیز در عرصه سیاست و حکومت رخ داد. تأسیس نهادهای جدیدی نظیر قانون اساسی و پارلمان ملی، که اولی بر ایده‌هایی چون حاکمیت ملی و برابری حقوقی و اجتماعی و دومی بر پذیرش حق مشارکت و تعیین سرنوشت استوار بودند، زمینه‌های مساعدی برای تشویق و تشجیع زنان برای ورود به عرصه‌های عمومی ایجاد کرد. در قالب همین نهادها بود که بخشی از حقوق و مطالبات جنبش زنان به رسمیت شناخته شد و تحقق یافت؛ مثلاً، در متمم قانون اساسی، علاوه بر اصل برابری حقوقی همه مردم، حق آموزش زنان گنجانده شد. همچنین، برخی از نمایندگان پارلمان اقدامات درخور ملاحظه‌ای برای حمایت از مطالبات زنان به‌عمل آوردند؛ مثلاً، یکی از فراکسیون‌های قدرتمند مجلس دوم (دموکرات‌ها) علاوه بر حمایت از برابری حقوق اجتماعی و سیاسی زنان و حتی تصریح بر حق مشارکت سیاسی آنان، با سازماندهی سیاسی گروه‌هایی از زنان، زمینه حضور فعال آنان را در عرصه سیاست فراهم کردند. اوج این تحرک را می‌توان در ماجرای التیماتوم روسیه برای اخراج شوستر و انحلال مجلس دوم مشاهده کرد که در آن گروهی از زنان انقلابی به صورت فعال و حتی مسلح در صدد دفاع از مجلس و سیاست‌های اصلاح‌طلبانه آن برآمدند. خلاصه اینکه فضای نسبتاً باز سیاسی دوره جنبش مشروطه به همراه حمایت برخی نهادهای حکومتی از مطالبات زنان، فرصت‌های بیشتری برای توسعه و تعمیق جنبش زنان فراهم کرد. بنابراین، دوره مورد اشاره را می‌توان با الگوی «جنبش نسبتاً قوی - دولت نسبتاً حامی» منطبق دانست. در این دوره، ایده‌ها و کنش‌های سیاسی معطوف به تغییر وضعیت زنان در یک فرایند تأثیر و تأثر متقابل از یک‌سو باعث توسعه پایگاه اجتماعی جنبش زنان شد و از سوی دیگر، امکان بیشتری برای تعمیق و بازاندیشی ایده‌ها و اهداف اصلاحی را فراهم کرد. چنان‌که در همین دوره کوتاه، زنان ضمن تأکید بر مطالباتی نظیر حق آموزش، هر جا که امکان‌پذیر بود مطالبات دیگری نظیر برابری حقوقی و مدنی و حتی برابری سیاسی را نیز مطرح می‌کردند؛

۳. در دوره پس از کودتا و به‌ویژه در دوره پانزده‌ساله سلطنت رضا شاه، حکومت پیشگام و عامل اجرای سیاست‌های معطوف به تغییر وضعیت زنان شد. این سیاست‌ها علاوه بر توسعه آموزش ابتدایی و متوسطه زنان، به ایجاد فرصت برای تحصیلات عالی و اشتغال در مشاغل

تخصصی نیز کشیده شد. همچنین، در این دوره با تصویب و اجرای قانون کشف حجاب، سبک زندگی و معاشرت زنان، به‌ویژه در میان طبقات بالا و متوسط شهری، در مسیر تغییراتی جدید قرار گرفت. با وجود این، در این دوره، خود زنان حضور چندانی در فرایندهای تغییر نداشتند. سرشت اقتدارگرا و حتی مردسالار حکومت فقط آن بخش‌هایی از مسائل و مطالبات زنان را در دستور کار قرار می‌داد که اهداف و مصالح سیاسی حکومت را تأمین می‌کرد؛ چنان‌که بخش مهمی از این اقدامات و اصلاحات با هدف ارائه ویتروینی از پیشرفت و نوسازی کشور مطرح و دنبال می‌شد؛ مثلاً، سیاست کشف حجاب اجباری در آن دوره اگرچه از سوی بخش کوچکی از زنان شهری پذیرفته شد، اولاً برای بخش اعظم زنان (در شهرها و روستاها) موضوعیت نداشت و پذیرفته نشد؛ ثانیاً به دلیل مشروط‌کردن برخی از فرصت‌های دیگر، نظیر آموزش و اشتغال به پذیرش کشف حجاب، بسیاری از زنان عملاً امکان برخورداری از این فرصت‌ها را از دست دادند. به‌علاوه، در این دوره، به دلیل کنترل شدید همه نیروها و تحرکات اجتماعی و سیاسی از سوی حکومت، اصولاً امکان و فرصت چندانی برای فعالیت نیروها و تشکل‌های مستقل در حوزه حقوق زنان وجود نداشت. در واقع، ایده‌های مربوط به حقوق زنان در این دوره از طرف متولیان و کارگزاران حکومتی به صورتی آمرانه مطرح و دنبال می‌شد. به این ترتیب، سیاست جنسیت در دوره سوم بیشتر با الگوی «فرم اقتدارگرایانه فقدان جنبش اجتماعی مستقل» منطبق بود. در این الگو، طبعاً فرصت چندانی برای حضور و فعالیت جنبش مستقل زنان وجود نداشت. ایده‌های این دوره اغلب اقتباسی از الگوهای بیرونی بودند و سیاست‌های اجرایی این دوره نیز عمدتاً در سطح برخی تغییرات محدود (آموزش و معدودی حقوق مدنی) باقی ماند. در چنین شرایطی، امکان چندانی برای برقراری یک رابطه متقابل و پویا میان ایده و عمل در حوزه سیاست جنسیت فراهم نشد. در این دوره، سیاست‌گذاری‌ها در خصوص اصلاح وضعیت زنان بیشتر متأثر از اهداف و ملاحظات سیاسی و در جهت تلاش دولت برای تصرف فضاهای اجتماعی و محدودسازی میدان نهادهای رقیب حکومت (به‌ویژه روحانیت) بود. بنابراین، در این دوره، نه فقط فضای مناسبی برای بازاندیشی ایده‌ها و همگرایی گروه‌های مختلف اجتماعی در جهت اصلاح وضعیت زنان فراهم نشد، بلکه به تشدید شکاف میان بخش سنتی جامعه با دولت انجامید. این شکاف آثار منفی خود را در دوره‌های بعد بر روند اصلاح وضعیت زنان ایران باقی گذاشت.

نتیجه‌گیری

هدف این مقاله بررسی روند شکل‌گیری و پیشرفت سیاست جنسیت در ایران و شناسایی عوامل و سازوکارهای تحول در این سیاست طی سال‌های ۱۳۷۰ تا ۱۳۲۰ بود. سؤال این بود که: ایده‌ها، تحرکات و سیاست‌های معطوف به تغییر و اصلاح وضعیت زنان در دوره پنجاه‌ساله میان

۱۲۷۰ تا ۱۳۲۰ چه ویژگی‌ها و تحولاتی به خود دید و چگونه و تا چه اندازه به دگرگونی در وضعیت حقوقی و حقیقی زنان منجر شد؟ با تلفیق کنش‌گرایی بوردیو و نگرش تاریخی یک چارچوب مفهومی فراهم شد که سیاست جنسیت و تغییر در وضعیت حقیقی و حقوقی زنان را با سه متغیر «جریان‌های فکری»، «جنبش‌های اجتماعی» و «دولت» در ارتباط قرار می‌داد. از دریچه این چارچوب مفهومی و با کاربرد روش تاریخی یافته‌های ذیل به دست آمد:

در دوره جنبش مشروطه، به‌ویژه تا قبل از شروع جنگ جهانی اول، بر اثر گشایش فضای سیاسی و فعال‌شدن نیروهای مختلف اجتماعی در عرصه‌های عمومی، امکان بیشتری برای طرح و پیگیری ایده‌های تحول‌طلبانه در حوزه زنان فراهم شد. در این دوره، از یک‌سو خود زنان نیز با حضور فعال در عرصه‌های مدنی و از طریق تشکیل انجمن‌ها، تأسیس مدارس دخترانه و انتشار نشریات در صدد آگاه‌سازی زنان به حقوق مدنی، به‌ویژه حق برخورداری از آموزش، برآمدند. از سوی دیگر، نهادهای سیاسی جدید برآمده از جنبش مشروطه نظیر پارلمان و احزاب سیاسی به حمایت از بخش‌هایی از حقوق و مطالبات زنان برخاستند. نتیجه همسویی میان جنبش مشروطه، جنبش زنان و برخی نهادهای حکومتی، رسمیت‌یافتن و قانونی‌شدن مواردی نظیر حق آموزش زنان بود. اما مهم‌تر از این دستاورد سیاسی-حقوقی، فرصتی بود که فضای سیاسی نسبتاً باز دوران مشروطه برای تداوم جنبش زنان و ارتقای سطح ایده‌ها، اهداف و مطالبات این جنبش ایجاد کرد. در همین دوران بود که امکان ارتباط و تعامل فکری و گفت‌وگویی میان فعالان جنبش زنان فراهم شد که این ارتباط، علاوه بر افزایش سطح آگاهی‌های عمومی در مورد مسائل زنان، باعث شد فعالان جنبش زنان به ضرورت و ملزومات دیگر حقوق مورد مطالبه خود پی ببرند. از جمله اینکه بخشی از زنان دریافتند دستیابی به حقوق سیاسی نیازمند کسب دانش و توانمندی‌های اجتماعی و مدنی است. به عبارت دیگر، در آن دوره دیالکتیک اندیشه و عمل از یک‌سو به پیشرفت نسبی اهداف مقطعی جنبش زنان کمک کرد و از سوی دیگر این توفیق نسبی به نوبه خود موجب پویایی‌های فکری در میان فعالان جنبش شد.

در دوره بیست‌ساله پس از کودتای ۱۲۹۹، تغییرات درخور ملاحظه‌ای در زمینه آموزش و اشتغال زنان و همچنین آزادی پوشش و معاشرت آنان ایجاد شد. سیاست‌های آموزشی این دوره موانع حقوقی را از سر راه آموزش زنان، چه در سطح عمومی و چه در سطح تخصصی، از میان برد. همچنین، این فرصت برای بخش درخور ملاحظه‌ای از زنان شهری پیدا شد که در عرصه‌های عمومی حضور یابند و در بخش‌هایی از اقتصاد، نظیر خدمات اجتماعی، فرصت‌های شغلی روزافزونی پیدا کنند. با وجود این، اولاً در این دوره هیچ تغییری در جایگاه و حقوق سیاسی زنان ایجاد نشد؛ ثانیاً، تغییرات اجتماعی اشاره‌شده در این دوره عمدتاً از سوی نهادهای دولتی و به شیوه‌ای اقتدارگرایانه صورت گرفت. به عبارت دیگر، این تغییرات اگرچه از حمایت بخش کوچکی از زنان شهری متعلق به طبقات بالا و متوسط برخوردار شد، از آنجا که سازگاری

چندانی با فرهنگ عمومی نداشت از سوی خیل عظیم زنان شهری و روستایی پذیرفته نشد. علاوه بر اینکه بخش بزرگی از زنان را بیش از پیش به حاشیه راند و خانه‌نشین کرد، با مقاومتی پنهان (به دلیل حاکمیت یک دولت اقتدارگرا و سرکوب‌گر) از سوی گروه‌های سنتی و محافظه‌کار مواجه شد و این وضعیت زمینه‌ساز بازگشت به سیاست‌های محافظه‌کارانه در سال‌های پس از سقوط رضا شاه شد.

پژوهش نشان می‌دهد که روند تغییر در وضعیت زنان ایران اگرچه کم‌وبیش از جریان‌های فکری و ایده‌های معطوف به تغییر متأثر بوده، به صورت ملموس‌تری از دو متغیر «جنبش‌های اجتماعی» و «رویکردها و سیاست‌های دولت» متأثر بوده است. با تأمل در نحوه ارتباط میان این متغیرها و سازوکار تأثیر آن‌ها بر یکدیگر در طول دوره بررسی می‌توان یک مدل ماتریسی به شرح ذیل ترسیم کرد:

۱. ترکیب «دولت محافظه‌کار» و «جنبش اجتماعی ضعیف» (وضعیتی که در آستانه جنبش مشروطه‌خواهی یعنی سال‌های ۱۲۷۰ تا ۱۲۸۵ برقرار بود) تغییراتی کند همراه با نوسان را در وضعیت زنان ایجاد کرد و ایده‌های تغییر نیز پویایی چندانی پیدا نکردند.

۲. ترکیب «دولت اصلاح‌طلب نسبتاً دموکراتیک» و «جنبش اجتماعی نسبتاً قدرتمند» (وضعیتی که در سال‌های اولیه پس از جنبش مشروطه یعنی سال‌های ۱۲۸۵ تا ۱۲۹۰ برقرار بود) تغییراتی نسبتاً عمیق و پایدار را در وضعیت زنان به‌بار آورد و ایده‌های تغییر نیز عمق و پویایی درخور ملاحظه‌ای پیدا کردند؛

۳. ترکیب «دولت اصلاح‌طلب اقتدارگرا» و «فقدان جنبش اجتماعی مستقل» (وضعیتی که در سال‌های سلطنت رضا شاه برقرار بود) اگرچه به تغییراتی سریع در وضعیت زنان منجر شد، این تغییرات چندان همه‌جانبه، متوازن و پایدار نبودند و به توسعه و تعمیق ایده‌های نو در سیاست جنسیت کمکی نکردند.

این مدل، که نتیجه بررسی تجربی این پژوهش است، می‌تواند با بررسی دوره‌های بعدی تاریخ معاصر ایران (از ۱۳۲۰ تا به امروز) و همچنین برای بررسی دیگر جوامع مشابه، به‌ویژه جوامع اسلامی خاورمیانه (به دلیل شباهت‌های سیاسی و فرهنگی) مورد آزمون بیشتر و اصلاح قرار گیرد.

منابع

- [۱] آبراهامیان، یرواند (۱۳۷۷). *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل‌محمدی، تهران: نی.
- [۲] احمدی خراسانی، نوشین (۱۳۸۰). *زنان زیر سایه پدرخوانده‌ها*، تهران: توسعه.
- [۳] آخوندزاده، فتحعلی (بی‌تا). *مکتوبات کمال‌الدوله*، بی‌جا.
- [۴] آدمیت، فریدون (۱۳۵۱). *اندیشه ترقی و حکومت قانون*، تهران: خوارزمی.

- [۵] _____ (۱۳۵۷). *اندیشه‌های میرزا آقا خان کرمانی*، تهران: پیام.
- [۶] اتحادیه، منصوره (۱۳۶۱). *پیدایش و تحول احزاب سیاسی در دوران مشروطیت*، تهران: گستره.
- [۷] آفاری، ژانت (۱۳۷۹). *انقلاب مشروطه ایران*، ترجمه رضا رضایی، تهران: بیستون.
- [۸] _____ (۱۹۹۹). *سیاست‌های جنسیتی در ایران معاصر*، ترجمه یاشار دارالشفاء، کمبریج: انتشارات دانشگاه کمبریج.
- [۹] اتابکی، تورج (۱۳۹۸). *تجدد آمرانه: جامعه و دولت در عصر رضاشاه*، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران: ققنوس.
- [۱۰] استرآبادی، بی‌بی خانم (۱۹۹۳). *معايب الرجال*، ویرایش افسانه نجم‌آبادی، تهران: باران.
- [۱۱] بامداد، بدرالملوک (۱۳۱۸). *هدف پرورش زن*، تهران: نشریات شرکت مطبوعات.
- [۱۲] _____ (۱۳۴۷). *زن ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید*، تهران: ابن سینا.
- [۱۳] بکر، هاوارد؛ هلموت اتو دالکه (۱۳۶۸). «جامعه‌شناسی معرفت ماکس شلر»، ترجمه رکانا بهرامی تاش، *نامه علوم اجتماعی*، س ۱، ش ۲، ص ۳۵-۴۸.
- [۱۴] بصیرت‌منش، حمید (۱۳۷۶). *علما و رژیم رضا شاه* (نظری به عملکرد سیاسی و فرهنگی روحانیون از سال ۱۳۰۵-۱۳۲۰)، تهران: عروج.
- [۱۵] بنجامین، س. ج. (۱۳۶۲). *ایران و ایرانیان عصر ناصرالدین شاه*، تهران: جاویدان.
- [۱۶] بوردیو، پیر (۱۳۹۰). *تمایز، نقد اجتماعی قضاوت‌های ذوقی*، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: ثالث.
- [۱۷] _____ (۱۳۸۴). *نظریه کنش، دلایل عملی و انتخاب عقلانی*، ترجمه مرتضی مردی‌بها، تهران: نقش‌ونگار.
- [۱۸] پایدار، پروین (۱۹۹۵). *زنان و فرایند سیاسی در ایران قرن بیستم*، کمبریج: انتشارات دانشگاه کمبریج.
- [۱۹] پناهی، فرنگیس (۱۳۹۴). «تأثیر نظام قضایی دوره قاجار بر حقوق زن در ایران»، *تاریخ پژوهی*، ش ۶۴ (پاییز)، ص ۹۱-۱۰۸.
- [۲۰] پولاک (۱۳۶۸). *سفرنامه پولاک*، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران: خوارزمی.
- [۲۱] تاج‌السلطنه (۱۳۶۲). *خاطرات تاج‌السلطنه*، به کوشش منصوره اتحادیه، تهران: تاریخ.
- [۲۲] ترابی فارسانی، سهیلا (۱۳۷۸). *اسنادی از مدارس دختران از مشروطه تا پهلوی*، تهران: سازمان اسناد ملی ایران.
- [۲۳] ترابی فارسانی، سهیلا (۱۳۸۷). *روند آموزش زنان از آغاز نوگرایی تا پایان عصر رضا شاه*، دانشنامه، ش ۳ (پاییز)، ص ۹۰-۹۷.
- [۲۴] تشکری، زهرا (۱۳۸۱). *زن در نگاه روشنفکران*، قم: دفتر مطالعات و تحقیقات زنان.

- [۲۵] توکل، محمد (۱۳۸۳). *جامعه‌شناسی معرفت*، تهران: مؤسسه پژوهشی حوزه و دانشگاه.
- [۲۶] حجازی، بنفشه (۱۳۸۸). *تاریخ خانم‌ها* (بررسی جایگاه زن ایرانی در عصر قاجار)، تهران: قصیده‌سرا.
- [۲۷] خسروپناه، محمدحسین (۱۳۸۲). *هدف‌ها و مبارزه زن ایرانی از انقلاب مشروطه تا سلطنت پهلوی*، تهران: پیام امروز.
- [۲۸] دروویل (۱۳۴۸). *سفرنامه دروویل*، ترجمه جواد محیی، تهران: گوتنبرگ.
- [۲۹] دلوری، ابوالفضل (۱۳۸۹). «زمانمندی و الگوهای دگرگونی‌های اجتماعی، درآمدی بر ویژگی‌های دگرگونی‌های اجتماعی در ایران معاصر»، *مجله جامعه‌شناسی ایران*، دوره ۱۱، ش ۱ (بهار)، ص ۱۰۸-۷۸.
- [۳۰] دولت‌آبادی، صدیقه (۱۳۰۵). «مرد ایرانی و زن اروپایی»، *مجله آینده*، س ۲، ش ۲ (بهمن).
- [۳۱] _____ (۱۳۰۶). «شرط سواد در انتخابات»، *مجله آینده*، س ۳، ش ۱۱ (تیر).
- [۳۲] راوندی، مرتضی (۱۳۴۷). *تاریخ اجتماعی ایران*، تهران: امیرکبیر.
- [۳۳] رستمی، رؤیا (۱۳۷۹). *جنسیت، اشتغال و اسلام‌گرایی*، تهران: جامعه ایرانیان.
- [۳۴] روحی، افسر (۱۳۰۵). «یک زن خوب مرد را کافی است»، *مجله آینده*، س ۲، ش ۲ (بهمن).
- [۳۵] زاهد، سید سعید؛ خواجه‌نوری، بیژن (۱۳۸۲). «بررسی و تحلیل نقش اجتماعی زنان در جامعه ایران»، *فصل‌نامه فرهنگ*، ش ۴۸، ص ۱۱۴.
- [۳۶] زیبایی‌نژاد، محمد (۱۳۸۸). *درآمدی بر نظام شخصیت زن در اسلام*، تهران: دفتر مطالعات و تحقیقات زنان.
- [۳۷] سمیعان، عفت (۱۳۰۵). «اصلاحات اخلاقی معارف نسوان»، *مجله آینده*، س ۲، ش ۲ (بهمن).
- [۳۸] شهری، جعفر (۱۳۶۷). *تاریخ اجتماعی تهران در قرن سیزدهم: زندگی و کسب‌وکار*، تهران: درسا.
- [۳۹] شمیم، علی‌اصغر (۱۳۷۰). *ایران در عهد سلطنت قاجار*، تهران: امیرکبیر.
- [۴۰] صادقی فسایی، سهیلا (۱۳۸۷). *مطالعه ابعاد جنسیتی برنامه‌های سوم و چهارم توسعه و میزان تحقق اهداف جنسیتی در برنامه سوم توسعه*، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- [۴۱] صادقی، فاطمه (۱۳۹۲). *کشف حجاب: بازخوانی یک مداخله مدرن*، تهران: نگاه معاصر.
- [۴۲] صدر هاشمی، محمد (۱۳۶۳). *تاریخ جراید و مجلات ایران*، ج ۱، اصفهان: کمال.
- [۴۳] صدیق، عیسی (۱۳۵۲). *یادگار عمر*، تهران: طبع کتاب، چ ۳، ج ۴.

- [۴۴] _____ (۱۳۴۲). *تاریخ فرهنگ ایران از آغاز تا امروز*، تهران: تربیت معلم.
- [۴۵] _____ (۱۳۱۶). *تاریخ مختصر تعلیم و تربیت*، تهران: روشنایی.
- [۴۶] صفائی، ابراهیم (بی تا). *بنیادهای ملی در شهرداری رضا شاه کبیر*، تهران: انتشارات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر.
- [۴۷] عضدالدوله، احمدمیرزا (۱۳۲۸). *تاریخ عضدی*، به همت حسین کوهی کرمانی، تهران: چاپخانه مظاهری.
- [۴۸] فتحی، مریم (۱۳۸۳). *کانون بانوان با رویکردی به ریشه‌های تاریخی حرکت‌های زنان در ایران*، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
- [۴۹] فیروز، مریم (۱۳۲۷). «تاریخ مختصر جنبش زنان ایران»، *ماهنامه رزم*، ش ۲ (تیرماه)، ص ۴-۷.
- [۵۰] قاضی‌مرادی، حسن (۱۳۸۷). *نوسازی عصر مشروطه*، تهران: اختران.
- [۵۱] کاتوزیان، همایون (۱۳۹۶). *دولت و جامعه در ایران*، ترجمه حسن افشار، ج ۹، تهران: مرکز.
- [۵۲] کار، مهرانگیز (۱۳۷۸). *رفع تبعیض از زنان*، تهران: قطره.
- [۵۳] _____ (۱۳۷۶). *حمایت از حقوق سیاسی زنان ایران*، تهران: روشنگران و مطالعات زنان.
- [۵۴] کسری، نیلوفر (۱۳۸۹). *زنان در تاریخ معاصر ایران*، تهران: جاویدان.
- [۵۵] کدی، نیکی آر (۱۳۶۹). *ریشه‌های انقلاب ایران*، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران: قلم.
- [۵۶] کرمانی، میرزا آقا خان (۲۰۰۱). *هشت بهشت*، قابل دسترسی در: <http://WWW.bayanddigitalPublicitions>
- [۵۷] کسروی، احمد (۱۳۱۲). «خواهران و دختران ما»، *مجله پیمان*، س ۱، ش ۶ (اسفندماه)، ص ۴-۷.
- [۵۸] کنوبلاخ، هوبرت (۱۳۹۰). *جامعه‌شناسی معرفت*، ترجمه کرامت‌الله راسخ، تهران: نی.
- [۵۹] لاهیجی، شهلا (۱۳۷۱). «شناخت هویت زن ایرانی»، *مجله زنان*، ش ۱۵، ص ۳۷.
- [۶۰] مجلس شورای ملی (۱۳۱۸). *مجموعه قوانین و مصوبات ادوار اول و دوم قانون‌گذاری*.
- [۶۱] _____ (۱۲۹۰). *مشروح مذاکرات مجلس اول و دوم*.
- [۶۲] محمدی‌اصل، عباس (۱۳۸۱). *درآمدی بر مشارکت سیاسی زنان ایران*، تهران: روشنگران و مطالعات زنان.
- [۶۳] مسعودی، عباس (۱۳۲۹). *اطلاعات در یک ربع قرن «حوادث مهم یک ربع قرن در یک جلد کتاب*، بی جا.
- [۶۴] مصفا، نسرین (۱۳۸۱). *مشارکت سیاسی زنان در ایران*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

- [۶۵] مطهری، مرتضی (۱۳۹۰). *نظام حقوق زن در اسلام*، قم: صدرا.
- [۶۶] مطیع، ناهید (۱۳۷۳). «زنان ایران: حرکت تدریجی صلح‌آمیز و مدنی»، *مجله زنان*، ش ۹۰.
- [۶۷] معتضد، خسرو؛ کسری، نیلوفر (۱۳۷۹). *سیاست و حرمسرا: زن در عصر قاجار*، تهران: البرز.
- [۶۸] مؤمنی، فاطمه (۱۳۸۵). *بانوان در تاریخ معاصر، ماهنامه اندیشه و تاریخ سیاسی معاصر ایران*، ش ۴۸.
- [۶۹] میرکیایی، مهدی (۱۳۹۴). *نان و سیاست: تأثیر بحران‌های نان بر سیاست و اقتصاد عصر ناصری*، تهران: علم.
- [۷۰] نژادبهرام، زهرا (۱۳۸۸). *موانع مشارکت سیاسی زنان در ایران*، تهران: رسانش.
- [۷۱] نجم‌آبادی، افسانه (۱۳۸۴). «اقتدار و نمایندگی: بازبینی فعالیت‌های زنان در دوره رضاشاه»، *مجله گفت‌وگو*، ش ۴۴.
- [۷۲] نفیسی، سعید (۱۳۷۸). *گزارشی از وضعیت مدارس از مشروطیت تا پهلوی*، به کوشش سهیلا ترابی فارسانی، تهران: سازمان اسناد ملی ایران.
- [۷۳] نوذری، عزت‌الله (۱۳۸۰). *تاریخ احزاب سیاسی در ایران*، شیراز: نوید شیراز.
- [۷۴] وزارت معارف (۱۳۰۷ تا ۱۳۲۷). *سالنامه معارف (سال‌های مختلف)*.
- [۷۵] هاناساریان، الیزا (۱۳۸۴). *جنبش حقوق زنان در ایران طغیان (افول و سرکوب از ۱۲۸۰ تا انقلاب ۵۷)*، ترجمه نوشین احمدی خراسانی، میشیگان: انتشارات دانشگاه میشیگان.
- [۷۶] هدایت‌نیا، فرج‌الله (۱۳۹۳). «مبانی نظری عدالت استحقاقی در حقوق زنان»، *حقوق اسلامی*، ش ۴۲ (پاییز)، ص ۳۹-۶۴.
- [77] Afary, Janet (2009). *Sexual Politics in Modern Iran*, Cambridge: Cambridge University Press
- [78] Arasteh, A. Reza (1969). *Education and Social Awakening in Iran: 1850-1968*; Leiden: E.J. Brill
- [79] Bourdieu Pierre (2005). *The Social Structures of the Economy*, Cambridge: Polity
- [80] ----- (1990). *The Logic of practice*, Stanford, CA: Stanford University Press
- [81] ----- (1984). *Distinction: A social critique of the Judgement*, Translatdr by R. Nice Cambridge: Harvard University Press.
- [82] Bacchi, Carol Lee. (1999). *Women, Policy, and Politics: The Construction of Policy Problems*, Thousand Oaks, CA: Sage.
- [83] Butler, Judith (1990). *Gender Trouble: Feminism and the Subversion of Identity*, New York: Routledge.
- [84] Grewal, Inderpal and Kaplan, Caren (eds). (2002). *An Introduction to Women's Studies: Gender in a Transnational World*, New York:

- McGraw-Hill.
- [85] Kelandermans, Bert; Stekelenburg, Jacqueliën van (2013). "Social Movement and the Dynamics of Colective Action" in Leonie Huddy, David O. Sears, and Jack S. Levy, *The Oxford Handbook of Political Psychology* (2ed). Available at: <https://www.oxfordhandbooks.com/oso/viewentry/10>
- [86] Lee, Bill; Weeks, Wendy (1991). "Social Action Theory and the Women's Movement: An Analysis of Assumptions" *Community Development Journal*, Vol 26, Issue 3 (July). 220-226. Available at: <https://doi.org/10.1093/cdj/26.3.220>
- [87] Lovenduski, Joni (1998). "Gendering Research in Political Science", *Annual Review of Political Science* 1: PP 333–356.
- [88] Sapiro, Virginia (1991). "Gender Politics, Gendered Politics: The State of the Field" *In Political Science: Looking to the Future*, Vol. 1.
- [89] Darity, William A. (2008). *International Encyclopedia of the Social Sciences* Detroit: Macmillan Available at: <https://www.worldcat.org/title/international-encyclopedia-of-the-social-sciences/oclc/162146038>.